

برسائلك انك اميلا

نیکو گفتی (۲) بخدای من خدا من از معاصی و گناهان دور شده و پرانرا و آگداشتی (۳) روز قریب با منم و مرا استجابت بفرمانی (۴) کما هان
ما را با ما مرد (۵) الهی چرا مرا ترک کردی محمول بر معانی خفیه ظاهر نخواهند بود عدد نوزده اهل ثلثت و الا لازم میاید که معصیان نباشد
بلکه مژگ خدا و بعد از خلاصی و غیر مستجاب است و دعوی خاطر و کفر با خدا باشد چنانکه در کتاب است که کونین نصرعات بمقتضای مخلوقیت و مریت
باعبارنا سوخت بوده فاهم میگویم استغفار و خاتم الانبیاء و ائمه با اعتبار مخلوقیت و مریت بوده نه اینکه کفر و مذنب **پنجم**
درد بود (۵۳) باین نحو عیان و بیان کشنده است (۲) خدا را از اسمانها بریزد آدم نکرست تا اینکه بریند که ابلیس پشیمه است که جوابی خدا باشد
(۳) همگی ایشان نام گناه و عفن شده نیکو کننده نیست بلکه احدی نیست **ششم** در باب پنجاه و نهم از کتاب شعبان این نحو رقم یافته (۹) از این
سبب که از ما دور شده و صداقت بمان رسیده است منتظر نور بودیم و اینک ظلمت و (منقصد) روشنایی بودیم و در تاریکی کردیم **هفتم** (۱۰) در باب
مثل کوزان سر منم بلکه مانند پچیمان رس نموده در وقت ظهر مثل شب لغزش منم در میان عشرت کنندگان مثل مرغ کایم (۱۱) همگی ماها
مثل خر سها بناح میگویم و مانند کوزها باشد تا ما هو میزیم منتظر حکم میباشیم اما وجود ندارد و (منقصد) خلاصی لیکن از ما دور است (۱۲) در باب
که معصیتهای ما در حضورت بسیار است و کما هان ما برضد ما شهادت میدهد چونکه معصیتهای ما با ما بند و نسبت بکما هان ما آنها را اعتراف
منم (۱۳) هتکابیکه بخداوند عامی و کاذب شده از خدای خود عهده فری نمودیم بظلم و بی حکم نمودیم و از کلمات گذرناستین شده از دل بیرون رفت
(۱۴) انصاف از پس کرده صداقت دارد و میباید زهر حق در چهار سوها لغزش منم باشد و انصاف بدست شدن قادر نیست و حق ضایع شده است
و دردی دزدانه از بدی غارت بشود پس خداوند ملاحظه فرمود در نظرش تا خوش آمد که عدل وجود ندارد **هفتم** در باب (۱۵) از کتاب
اش با اینها این نحو تحریر کرده (۵) و تمامی ماها مثل چیز پلید کرده ایم و همگی اعمال صداقت ما مثل شر حضرت است و جمیع ما مثل بلیه مردم و مکر و پنهان
کما هان ما مثل با د از میان بر بیار (۶) واحد نیست که باست استند ما نمودن خویش را بر ای قسرت شدن بوبرا بکبرانه بچین و وی خود را از انماست
ساخته بکما هان ما ما را آگداختی انهمی بدون شک و شبهه بسیار از صلحا موجود بودند در زمان داود علیه السلام مثل نازان نجو و غیر این و هر چند که درین
نمایم که ایشان معصوم نبودند بنا بر زعم اهل ثلثت با ن بلا رسایان صداقت این چهارم زبور نبودند که مذکور کردیم باضا در عبارات اشعیا
علیه السلام صیغه متکلم مع الغیر واقع کرده و اشعیا و غیره از انبیا عهد و صلحای زمان او هر چند که معصوم نبودند لیکن ایشان مضایقین عبارات
مصرح در این باب بودند قطعا پس عبارات زبور و کلمات اشعیا محمول بر معانی خفیه ظاهر نخواهند بود پس لابد است از قول اینکه این نصرعات
بمقتضای مریت وجودیت بوده اند و همچنین در باب نهم از کتاب انبال و باب بیستم و پنجم از بنا حاتار و ماه و باب چهارم از رساله اول بطبرین ظاهر
اینها واقع کرده **سیم** وقوع مجاز در کلام الله و کلام انبیا بسیار است چنانچه در مقدمه باب بیستم با لایم بر علیه خواهد دانست انشاء الله **چهارم**
بناست که معصومان در عاصبه حضرت مانند قول تعالی رَبَّنَا وَإِنَّا مَا وَجَدْنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ اعطای موعود میرتی تعالی واجبست لکم از اینکه ما
دعا کنیم و باینکه مع ذلك ما ذال امر بطلب نموده است چه ضرر دارد ما مورثت غیر استغفار نیز ازین قبل باشد و مانند قول حق تعالی رَبَّنَا إِنَّا أَعْصَيْنَاكَ
بوجود اینکه میباید که خدا حکم خواهد کرد مگر حق مع ذلك اینست غار است که چون وجود مذکور را داد انستی کویم که استغفار طلب غفرانست و غفران
سفر بر قیاس است این سفر بر دو قسم منصور میشود اول بعصمت از ارتکاب قبیح چون آنکه معصوم است قیاس هوا بر او منور است و در سفر سربازان
وجود است پس غفران در این دو قسم و بی معنی و جبر اولست در حق پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در این قسم بوجه ثانی است در حق مؤمنین و مؤمنات و اینکه
مقصود از امر استغفار در حق پیغمبر علیه السلام الله الملك انفق انفق بعد فضل است چنانچه در پیش از انستی و اینکه مقصود ازین امر این بوده که استغفار
سنون باشد در میان امت پس استغفار پیغمبر از باب تعلیم امت بوده و با اینکه مضاف در این بین عفت و تقدر در این دو قسم قاصیران و عدل الله حق
وَاسْتَغْفِرْ لِنَبِيِّكَ وَذَلِكَ بِرَبِّكَ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِنَبِيِّكَ مِنْ أَعْيَادِ الْأَوْجَاعِ وَلِنَبِيِّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ بِرَبِّكَ نَسْتَعْفِفُكَ مِنْ مَوْتِنَا وَمَوْتِنَا مِنْ مَوْتِنَا وَمَوْتِنَا مِنْ مَوْتِنَا وَاسْتَغْفِرْ لِنَبِيِّكَ مِنْ أَعْيَادِ الْأَوْجَاعِ
وَشَوَاهِدِهَا بِهَا وَاسْتَعْفِفُكَ مِنْ مَوْتِنَا وَاسْتَغْفِرْ لِنَبِيِّكَ مِنْ أَعْيَادِ الْأَوْجَاعِ وَاسْتَغْفِرْ لِنَبِيِّكَ مِنْ أَعْيَادِ الْأَوْجَاعِ وَاسْتَغْفِرْ لِنَبِيِّكَ مِنْ أَعْيَادِ الْأَوْجَاعِ
بُنْت وَهَيْمَعْلِي نَارًا وَكِرْبِيلِي وَتُورِي بَيْتِي بِعَفْوِي وَأَوْبِي كَرْبِيلِي نَارًا وَكِرْبِيلِي بِعَفْوِي وَتُورِي بَيْتِي بِعَفْوِي وَتُورِي بَيْتِي بِعَفْوِي وَتُورِي بَيْتِي بِعَفْوِي

در رفع شبهه باقیست

مشعل شد و هم با اسرائیل غضب منصاع شد پس در این باب که در دو موضع مضاف حذف شده و الا لازم میاید که یعقوب انش کفر باشد
و اسرائیل غضب منصاع شده باشد پس مفسود بنی یعقوب بنی اسرائیلند پس لفظ بنی از اول یعقوب اسرائیل محذوف است شاهد **درباب**
در آیه (۳۴) از باب هفتم از کتاب اشعیا این نحو عیان و بیان گشته است (۳۴) **وَبَنِي هَوِيٍّ يَهُومُ بَيْتِ يَسِيٍّ يُقْبِلُونَ بِقَارٍ وَيَعْقُوبُ قَطْرُ يَسِيٍّ**
دَيْبِرُوهَ بَيْتِ بَكْرَةَ بَعْنَةَ (۳۵) و در آن روز واقع میشود که شوکت یعقوب رکعت شده و فرهی جسدش تبدیل بلاغی میگردد در این موضع نیز
مفسود ال یعقوبند که شوکت ایشان در یکن شده و فرهی جسد ایشان تبدیل بلاغی گردید و قول بر اینکه مضاف در این موضع **وَالْبَيْتُ شَاهِدٌ**
و در باب (۳۳) از کتاب اشعیا این نحو عیان و بیان گشته است (۳۳) **وَلَا إِلَهَ إِلَّا قَبْرُ بَلُوخٍ يَا يَعْقُوبُ سَبِّحْ كَيْفَ تَخْلُجُ بَنِي يَسَائِيلَ بِخَيْرٍ** (۳۴)
اما ای یعقوب مرا استدعا کردی بیکد از من ای اسرائیل بر ننگ آمدی در این آیه نیز حذف مضاف در دو موضع واجبست و الا لازم میاید که یعقوب
خدا را استدعا نموده و اسرائیل از خدا بنگت آمده باشد **شاهد چهارم** در آیه (۳۸) از باب سطور از کتاب اشعیا این نحو
گردیده (۳۸) **بِإِيجَةِ مَنْ سَرَدَانِ فَدَسْنَا غَيْرَ مَهْدَسٍ نُوْدَةَ يَعْقُوبَ يَا عَرُومَ** و اسرائیل را بلامت تسلیم کردم در این موضع نیز در دو جا مضاف حذف
شده این بیت و هشتم که نوشته شده و اوقاست تبارسته مطبوعه **ششم** و این ترجمه غلط است و ترجمه صحیح اینست که یعقوب مرتد و اسرائیل غلبه
و مفسود ما تصحیح ترجمه های ایشان نیست بلکه مفسود است نهاد است بدلتغای خود در هر صورت متغای ما تا نبست **شاهد پنجم** در باب (۳۲)
سیم از کتاب اشعیا این نحو ترجمه یافته (ع) و در روزهای پوشیاه ملک خداوندین فرمود که ای ایچره که اسرائیل گمراه نمودید بیکد او غیر از هر کوه
بلند و در زیر هر درخت سبز کردش در آنجاها زمانا میگردد در اینجا نیز حذف مضاف واجبست و الا لازم میاید که اسرائیل ذانی باشد (ب) که بعد
از نمودن تمامی این کارها از من گفتیم که بمن برگرد افتاب نگرید و حال آنکه هود پیر خواهر خاتنه اش بنیادید (۴) و بعد از آنکه اسرائیل پیر گمراه نا
رها دادیم و طلاق نامه را سبب اعمال فاحشه که مرتکب آن گردیده بود با و سپردیم دیدیم که هود پیر خواهر خاتنه اش و هم او روانه شده مرتکب فاشد
(۱۱) و نیز خداوندین فرمود که اسرائیل پیر گمراه خوشین را از هود پیر خاتنه اصداف نموده است (۱۲) ای اسرائیل پیر گمراه شده خداوندین فرماید
که رجوعی که غضب خود را بر شما نازل خواهم کرد ایند (۱۳) نهایت بگناهت اعتراف نما که بخداوند خدایت غاصی شدی و در داهایت در میان
بیکانگان زیر هر درخت سبز هرزه کرده شدی و خداوندین فرماید که بقول من گوش ندادید **شاهد ششم** در باب (۳۵) از کتاب هوشع این
نحو نوشته شده است (۱۵) ای اسرائیل اگر بوزنایمان باری بودا **ا** ثم نکرده **الخ** (ع) از اینکه اسرائیل مانند گاو و معاند عناد میوزد **الخ** (۱۶) از آنجا
با صنایع خود مصلحت است و بر آرها دهد (۱۸) شراب ایشان نصیرا یافته پسوسنر نا کاری مشغولند **شاهد هفتم** در باب (۸) ایضا از
کتاب هوشع این نحو عیان و بیان گشته است (۳) اسرائیل بهر شت را از خود دور نموده است پس دشمن او را خواهد و آید (۸) اسرائیل طبعیده و
حال در میان طوائف مثل ظر و نجس گردیده اند (۱۱) چونکه اسرائیل مذبح را جهت عصیان نمودن زنا کرده است **الخ** (۱۲) زیرا که اسرائیل خالق
خود را فراموش کرده پس در تمامی اینعبادان حذف مضاف واجبست و الا لازم میاید که تمامی این حیوانات که در این آیات مذکورند بگردن یعقوب
علیه السلام وارد شوند از قبیل زنا در زیر هر درختی و قتل و فراموشی خالق و غیر ذلک و چون مطلب در کمال وضوح است لهذا محتاج به شرح و بیان نمی
باشد و اگر بخوایم تمامی شواهد متعارف را ذکر نمایم بکتاب بزرگ علیحدت میشود پس ثابت و محقق گردید که مفسود گاه خود حضرت رسول ص
نموده و نیست بلکه مفسود چیز دیگر است شهر و ظاهر در زنده مشرب و عهدین است که گاه امت است چنانچه در مجمع البیان در نصب **لِيَعْرِكَ لَكَ**
اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكُمْ وَمَا نَأْتِيهِمْ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ که اثر سئل عن هذه الآية فقال ما كان له ذنب ولا هم يدنب ولكن الله
حمله ذنوب شعبه ثم غفرها لله وايضا **وَمَجْمَعٌ عَنْهُ** سئل عنها فقال والله ما كان له ذنب لكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب
شعبه على ما تقدم من ذنوبهم وما نأتى لهم من حلالا من احاديث سنابرین که امثال اینها پند مفسود گاه امت است مضاف در این محذوف است
چنانچه ما در پیش گفتیم بنصاری نیز گویند که عیبی مثل گاه امت شد و گناه از آن داد ولی عبارت رکبکی میگوید که عیبی در مقام لعنت باعد
و ملعونشدن لعنت امت خود را بر دارد و بسیار عبارات جاهلانیه بی ادبانه گفته اند ممکن بود این معنی عبارت دیگر که موهم سوء ادب باشد
کنند و آن عبارت پولس است در باب سیم از رساله خود بسوی غلاطیان که شویل کرده است و گمراه شده و گمراه کرده است نظا بعد از این قول

بروسائلاهلان

که از این مردم آنچه در پیش نوشته است (۱) زیرا جمیع آنها بیکر از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند زیرا مکتوبت ملعون نشود
 ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را بجا آورد (۱۰) اما آنچه گفته می شود در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود زیرا
 که عادل با ایمان نیست بکند (۱۲) اما شریعت از ایمان نیست بلکه اینکه با آنها عمل میکنند و آنها از بیت میباید (۱۳) مسیح ما را از لعنت شریعت
 خدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنانکه مکتوبت که ملعونست هر که بر دار او بچینه شود از جمله عجایب است که در مجلس مناظره که مابین این
 و ذار صاحب یکی در بنای و سایر فضیلتها بعد از اینکه در مجلس اینجباران قراءت کردند و وارد صاحب کمال رضای خواطر تمامی اهل مجلس الخطا
 کرده و گفت بشارت باد شما ها را که عیبی عوض شما ها ملعون نشد چنانچه در صورت مناظره کیفیت آن نوشته شده و بطبع رسیده است بر مثال
 برهان المسلمین است از برای فهمیدن رؤس مسائل مختلفه فیما بین مسلمین و مسیحین و بعضی چیزهای دیگر و دانستن قانون مناظره بسیار
 ناری مردم سر سخن و گوئی نمود با الله ازین عبارات ضلالان میروند که هر کس شریعت عمل میکند از ملعون خوانده و این قول جمیع انبیاء از
 ملعون خوانده چرا که گوئیم اگر انبیا تقصیر در ناموس کردند پس معصوم چرا امت که عصمت آنهاست و اگر تقصیر در ناموس کرده اند پس ملعون
 نمود با الله دیگر اینکه ایمان از ایمان اعتقاد دانستن و ناموس را از ایمان ندانستن اینهم خطای دیگر است چرا که صریح قول یعقوب است که ایمان به عمل
 نینچنانست و ابدا اثر ندارد و این قول مطابق قول عدو است که در انجیل فرمود که هر کس عمل بناموس نکند در ملکوت مغرب است پس این قول مخالف
 حق و اضلال است و دیگر بشارت کرده و گفته است که عیبی تحت لعنت و از آمدن لعنت ما را بر دار دخیل است که خدای دویم مسیحین ملعون
 خلاصه این زبانها خواسته است که مردم عمل شریعت نکنند و بکلی ترک شریعت نمایند و خود سر باشند که ما ایمان داریم و انوقت هر غلطی که
 میخوانند بکنند این قبیل نیز یکی از اتباع پولس است اعمال و شریعت را بکلی از دیده است و مردم را بصوف خوانده و صوفیان
 در پیشان اسلام نیز بصوف را از ایشان یاد کرده اند و میگویند علی دارم چه غم دارم چه تا علی علیه السلام را ایشان نیز از است چرا که خود را نجیب
 فرمودند که شیعری علی کوی است که راه علی زاب و در راه علی غیر از خدا شناسی و عبادت چیزی دیگر نبود در محراب عبادت شهادت کردند تا حاصل رض
 حال حال نیست بر فرض اینکه قبول کنیم که پیغمبر نگاه کار بود در صورتیکه میتوانند عیسای ملعون شفاعت کند علی قولم هدیه هم الله پیغمبر کند
 کارم شفاعت میکند از عموم قریبین خدا و میخوانم ملعون کسی است که جناب مسیح علیه السلام را ملعون بدانند نمیدانم فریاد چیست مابین جماعت به و
 مسیحین الهام جناب مسیح را ملعون میدانند بنفاهم او را ملعون میخوانند نمود با الله شفاعت بهود از راهی و مسیحین از راه دیگر هدیه هم الله
 هر اینها چنان میکنند و مدعی عبادت در حق انجناب بد نگفته اند که دوستی با دان سر آمد شمنی است و اما گفته اند و وجد ک ضا لا فیه ک
 که معنی فارسی آن اینست که تو را کشته با ف پس هدایت کرده فرموده اند که تو را کشته از اینها یافت با که هر کس چیزی را که میکند با این چیز کشته
 و از پیغمبر کسی که مالی را که میکند انرا از ابروی ضا لا ان میگویند و جبار میگویند ازین پیغمبر کشته بود اما کشته مردم مگر راه از راه خدا
 انجناب کشته مردم بود مردم او را نمیدانند و جلالت شان او را نمیدانستند پس مردم حق را کرده بودند پس خدا مردم را هدایت کرد
 بسوی او نه اینکه او را هدایت کرد فرمود هدایت بلکه فرمود هدای بل اگر فرمود و وجد ک ضا لا فیه ک باک اعراض قریبین صبیح بود
 لیکن چنین فرمود با که هدای فرمود پس تقدیر دانه مبارک که چنین است و وجد ک ضا لا فیه ک باک اعراض قریبین صبیح بود
 کشته در میان قومیکه تو را نمیدانند پس ایشان را هدایت کرد بسوی تو پس تو معرفت را با ایشان عنایت فرمود پس مفعول هدای کاف
 خطاب نیست که داعی با جناب باشد بلکه ضمیر غایب است که هم باشد و داعی وجود است پس معلوم شد که اینجباران چنانکه این احتمال را میبرد
 این احتمال را نیز میبرد و حال اگر کلام خدا احتمال دو معنی داد است که باشد یکی موافق نوازل و اجماع و عقل و یکی مخالف بدیه است که ان معنی مخالف
 مقصود نیست و این معنی بر نصاری خفی بود که چنین معنی کرده اند و اما بر علماء اسلام معنی نیست و اما قول او که هر چند بعضی علماء و فقیر
 جهت ثبوت کلام خود که گویا از جهت گناه بوقوع نرسیده است علماء ای داد اینخصوص غرضی ندارند بصرورت و نوازل از پیغمبر و ائمه ایشان را ایشان
 رسیده است که حج خدا با بد معصوم باشد و ادله عقابیه بر این اقامه کرده اند که حج خدا با بد معصوم باشد و ان ایات مشاهد را ائمه ایشان
 که حامل قرآن بوده اند معنی کرده اند علماء هم اعتقاد نموده اند غرضی ندارند و نفع و ضرری بحال ایشان ندارد و نسبت نصیب علماء اسلام از راه

بیتابین کتب معتدله

(۱) وَ تَلَّى مَا زَا بَاهَامِ اَهْرُفُنْ وَا حَرْفُهُ (۱) خَا نَرَا وَا شَكْرًا لَانِشِثَانَتْ وَ بَيْتِ غَا مَا كَ مِدَا لَانِ اَنْتُونِ كِشْكَنْ دِلَا عَمُونُونِ قِيَا مَا
لِيَا لَمَلِدَارِ بَحُونِ (۲) دِيرِ شُونِ بِنَعْدُشْ لِنَا طَوْشْنَا وَ بَيْتِ طَا مَالِدِخِي وَ مَعْنَى اِنْ كَلِمَاتِ مَوَافِقِي اِنْ جَمْعُ قَارِسْتِ مَطْبُوعِ لَنْدَنْ شَهْدَانِ
اينست (۳) و خداوند هر روز نامتکلم شده گفت (۴) که تو و پسرانت بمرأهت هنگام در آمدن شما بجمع شراب مسکرات نخوردید بنیاد
که غیر بد و فحشای شما قانون ابدیت (۵) تا اینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس غیر ظاهر و ظاهر تمیز دهید و از آنک
منع نمود ملک رب زن ما فوراً از شراب بخور و شرب هر مسکرت حل آن تا اینکه فرزند او از جمله انبیاء و پروردگاران باشد و جنات سگرا
در این دلدنی شراب نکند و مؤکد نمود این حکم را بر شوهر او ایضا در باب (۶) سپردم از کتاب فضاء باین خورم یا نه (۷) پس حال شما آنکه با
حد بوده شراب مسکرات از اتوشی از هر چیز تا پاک نخوری (۸) و ملک خداوند بنا بر فرمود از هر چه با زن گفته ام با حد باشد (۹) از هر
چیز که از آنکه بیرون آید نخورد و شراب مسکرات نوشد و چیزهای تا پاک را هیچ نخورد و از هر چه که او را امر کرده ام بر هر بنماید و از آنچه بر او
چون ملک بشارت داد جناب زکریا را بولد نبی علیه السلام از اوصاف و تقوی بچگی بیان کرد که شراب مسکرات از او نخواهد خورد آیه (۱۰) از
باب اول از انجیل او قبا باین نحو مطور کشته در خصوص بچگی علیه السلام (۱۱) زیرا که در حضور خلد و تن بر آن خواهد بود و شراب مسکری نخواهد
و از شک ما در خود معلوم روح القدس خواهد بود و لذت اشعیا علیه السلام شراب مسکرات نامدست فرمود و شهادت داد که انبیاء و کهنه
شدند بيشتر بخور و مسکرات آیه (۱۲) از باب پنجم از کتاب اشعیا علیه السلام باین نحو نوشته شده است (۱۳) و ای لیدی دین کاتباری
لِشْتِي خَا نَرَا وَا كِشْكَنْ لِمَرْكَا شَا كَرَا بَعْنِي (۱۴) و ای برانانیکه بنوشیدن شراب پهلوان و در مزج مسکرات قوه مندند و آیه (۱۵) از باب
هشتم ایضا از کتاب اشعیا باین نحو نوشته شده است (۱۶) (مِنْ اَوْخِ) كَنْ وَ بِنِي خَلَطَلُونِ يَشْكُرُ نِشَلُونِ بَلْعِي مِنْ خَا نَرَا لِبَلْعَلُونِ (مِنْ اَوْخِ)
مِنْ شَكْرٍ خَلَطَلُونِ نَجْرَبْتِ بُونِ بَلُونِ بَدِيَوَانِ سَبَبِ دِكَلَهْ صَيْرِي مَلِيلِ كَيْسَبْتِ نَجِيوَتِ لِكْ دَكْتِ بَعْنِي (۱۷) اما ایشان نیز از شراب حال
و از مسکرات گمراه شدند هم گاهن و هم پیغمبر نام مسکرات گمراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شده در دنیا غاطی در دنیا
ساهی اند (۱۸) زیرا که تمامی سفرها از فی نجر بجای بر گردیدند که جای خالی نمائده است و در فصل دوم از باب پنجم خواهی دانست که توح
بیشتر بخور عفتش زایل کشته و عریان و منکشف العوره شد و اینکه لوط علیه السلام شراب خورد و عفتش زایل گشت کرد با دختران خویش
که کرد بجستی که مثل آن از هیچ دانشم الحری مسموم نگردیده است پس ثابت و محقق کردید که خردا نام حرام بوده در عهد هیچ نبی از انبیاء
نبود چگونگی حلال میشود در شرع خدا چیزیکه ذوال عفت از خواص لازمه او باشد و حال آنکه مناط تکلیف نیست مگر عفت و در باب پنجم
از انجیل بوخا باین نحو مطور گردیده است (۱۹) قَلِي مِنْ خَا زَا مَنَا وَا مَوْتُونِي جَلُو وَا شَقْلِي بَا لِنَا نَجِيْلِي خَا تُو (۲۰) و در بی بی کومر دنیا
و شَوْرِي لِيَا لَوِي عَفْلِي دَلِيْلِي وَا مَشِيوِي بَا لِنَا وَا سَبْرِي بَا لِنَا صُو بَعْنِي (۲۱) از شام بر خواسته و جامه های خود را بیرون کرد و دستمالی
گرفته بگریست (۲۲) پس آیه دلکن رنجه شروع کرد بشستن پاها و شاکردن و خشکاندن آنها تا دستمالی که بر گردان داشت آنتهی بعضی از نظری
اسلام در مقابل مزخرفات تشبیه در این موضع الزام چنین گفته اند باید و آیه باهام دارند بر اینکه عینی علیه السلام در آنوقت است بوده و شراب
و منی وی در انجیل شراب کرده بود بمرئیه که بیدانست که چکار میکند و الا شستن پا عریان شدن نمى خواهد آنتهی و سلمان حکیم بچگی علیه السلام
در مدت شراب در کتاب مثال خود در باب بیست و ششم باین خورم نموده است (۲۳) هنگامیکه شراب سرخ قام است و در کسر او در جام
ساخته و هم بر آنتی حرکت بنماید باین مگر (۲۴) چه غایب مثل مار میگرد و مثل شاه مار نیش میزند و همچنین اختلاط زنهاى جوان اجنبیه
با مردهای جوان اجنبی افات شدید است رجاء عصمت ضعیف است بخصوص زمانیکه مرد جوان عزت شراب الخمر باشد و زن فاحشه
و مجبور و با او در میان آنها گردش نماید مالاً و جانا او را خدمت نماید و در موضع مناسب ازین کتاب حال داود علیه السلام خواهی دانست
یعنی در فصل دوم از باب پنجم بیک نظر برین اجنبیه کارش رسد با نجانیکه رسد و حال آنکه کثیر الازوج و عمرش از پنجاه سال گذشته
بود و همچنین حال سلمان را در موضع مذکور و سایر مواضع خواهی دانست که زنهاى او عفتش را بدو نداد و مرثه و بیت پرستش کرد
در انام پیری و حال آنکه در جوانی صالح و پیغمبر بود و چون بزرگسال از برای انجیل ز حال پدر و مادر و از حال برادر و خواهر و نون

اعراض الزمانی مؤلف

و اما در احوال اسلاف خود در پیل و هودا بخصوص از حال خود حاصل نموده بودند بدین معنی در این باب نمود در باب (۵) پنجم از کتاب
امثال خود گفت (۱) ای پسر حکیم منو بجه شو و گوش خود را بظانم فراخ دار (۲) تا اینکه امتیازها را نگاه داشته نبهات معرفت را معرفی از
(۳) چونکه لبهای زن بیکانه شهد را میچکاند و کاش از روغن نرم تراست (۴) اما اخوت مثل افسنبن نفع و مثل شمشیر دود میزند است (۵)
پاهایش بر لب فرو میرود و اقدامش با سفلهای مفتکت (۶) تا اینکه اجوه و انسجی چونکه زاههای از زن بجای که راه اسنکه آنها را در سوانی
کرد (۷) پس خالی پسران تراستماع نموده از کلمات دهنم دوری نور پدید (۸) زاههای خود را از آن مستعد ساز و بدو خانه اش نزدیک شو
(۹) ای پسر من چرا از زن بیکانه ملنگ باشی و سینه غریب را بغل نمائی و بعد در باب ششم فرمود (۱۰) تا اینکه نورا از زن خبیثه و از غفلت زبان زن
بیکانه نگاه دارد (۱۱) در طلب خود بر میآید و تو قند میباشی و نورا از مرگها پیش بگیرد (۱۲) زهر مراد زن فاحشه بفرصتی که برسد از آن شوهر
ذاریان کرانها را اصد پنداید (۱۳) اگر کسی آتش بیغش بگیرد با جامه اش سوخته نخواهد شد (۱۴) اگر کسی با خمرهای سوزنده روانه شود آیا
پاهایش نخواهد سوخت (۱۵) همچنین است کسی که بزنی همایه اش داخل شود هر کس که او را لمس نماید بیکانه نخواهد شد و بعد در باب هفتم گوید
پس خالی پسران از من بشنوی و بکلمات دهانم منوجه شوید (۱۶) دل نوبر اهلها پیش ناپل شود و در طریقهها پیش گمراه شو (۱۷) زهر احرار
بسیار بر انداخته است و نیز مردمان کشته شده او پیشانند (۱۸) خانرا و زاههای قبر است که بجزرهای مرگ مبلغ است و بعد در باب بیستم
فرمود (۱۹) چنان نوزن بیکانه نکران خواهد شد و دل نوسند بر کچهها خواهد بود (۲۰) و مثل خواننده در میان دریا و مانند نام بر سر دار
کشتی خواهی بود و هکذا اختلاط با بچههای امر دانات شدید است بلکه اخوت و اشنع از اختلاط باز نه است چنانچه اهل تجربه بر شهادت میدهند
و چون اینظال را دانستی پس گویم که عینی علیته شراب بخوار بود تا اینکه مغاصه بر پیش کشند کول و شرب خمر است و جوان عزیز نیز بود پس
زمانیکه مردم زانپندههای او را با شک خود ترک کرد و از اول دخول از بوسیدن او باز ناپستاد و ناموهای سر خود آنها را میخشانند در انوقت
فاحشه مشهوره بود پس چگونه عینی علیته خالی اسلاف خود هودا و داود و سلیمان علیهم السلام را فراموش فرمود و چطور احوال سلیمان علیهم السلام
از خواطرش رفتند و چگونه نداشتند که قیامت زن فاحشه بکفر صراحت تا اینکه لا مس و بیکانه نیست بنا بر رض سلیمان علیهم السلام و چنانچه امکان ندارد
کسی آتش را در بغل بگیرد و خورد و بر احرارهای آتش راه برود و فدههای او محرق نشود همچنین امکان ندارد کسی او را لمس نماید و بیکانه باشد
چگونه اجازه داد او را این امور تا اینکه فریبی میزان بر او اعراض نمود و مخالفت از کجا میتوان تصور نماید که این امور از مفضیات شہوات
نفسانیه نبودند و چطور نگاه او را بسبب این امور بخشید اگر فاحشه کبیرا بوسد یا کاهان او بخشیده میشود صاف در اینصورت معلومست که
هیچ فاحشه که کار نخواهد بود چرا که کار او همین است یا این امور را بقی ذات خلای عادل مقدس میباشند تا در انوقت زمان مباح بود اما پس از آن
بکی از مطربهای ضاری است که در خانه یکی از مغارف همان باشد فاحشه قیصر را اذن بدهد که پاهای او را باین نحو بوسد و بخشکاند
حال آنکه علایم نوبه هیچ خود را و نباشند قبل ازین فعل و از انجیل معلوم شد که مرد فاحشه و خواهر او مارا از او ستم داشت و با او زاده
شاگرد و بازنهای کثرت در میانها کردش می نمودند و زنها ایشان را لا و جانان خدمت می نمودند پس چگونه منصور است که این خاطر شکر
زک خدمت از برای ایشان اتفاق نیفتاد چنانچه از برای رسول پسر بزرگ یعقوب اتفاق افتاد که با زن پد خود زنا کرد و از برای هودا که با عتر
نمود زنا کرد و از برای لوط که با دخترهای خود زنا نمود و از برای داود که با زن او زنا کرد و از برای امون پسر داود که با خواهر خود زنا
رنا کرد و بعضی از علمای اسلام در مقام شجرحه مقابل اعراضات ایشان گفتند اربعه ازهمه انستکه لوط قادر انجیل خود نوشت که
عینی و شاکرهای انجیل در روز آجلان می نمودند و زنها بسیار با ایشان بودند از انجمله مردی این است که معروف و مشهوره بجه و زنا
بود و نومدانی که از برای همه کس امکان ندارد که در بلاد شرقیه بخصوص در دهات آنها بخوابد پس لا بد این اولیاء با این ولایات در اینجا
میخوابند استثنی و احتمال زک خدمت از برای حواریین افویست چرا که ایشان قبل از صعود مسیح علیهم السلام کامل در ایمان نبودند بنا بر اقرار خود
علمای سنجید پس ظن عصمت در حق ایشان ضعیف بلکه غاطل و باطلت ایامی بینی را سافند و شماسه و کتبتهای فرقه کائنات بلکه اینها
زوج نمیند و مدعی هستند که این امر از شدت عصمت میباشد و حال آنکه کارها شکر از ایشان صادر میشود از هیچ قاسمی غنی از اهل

بررسی کتب معتدله

دینا صنادیق دیگر در دو کتاب ایشان خانه های قاضی و قاضی و قاضی (۱۳۴) و (۱۳۵) از کتاب سیزده رساله در مسائل مردم باین نحو
تخریب گشته است که قدیس بر نزدوس گوید (۱) و عظم عدد (ع) در نشانی انشا در تخریب کردند از کلیسا از دو واج مکرم و مضجع بلاد در تخریب
کردند کلیسا ها را با زیاد و مضامین با ذکر و اتمات و اخوات و بیحی انواع ادناس و ارجاس و کاروس و پلاچوس و سفی سفی و بلاد در کمال
نشاند گوید بگاش که اکثر قسطنطنیه رفتند و نمی کردند مخصوص اکثر قسطنطنیه را که فرزند از دعوت در آنجا قدری بیشتر از آنجا
میباشند و پوختای سفی ساله تخریب در جیل با نزدوس نوشت که او کسرا و کسبها را پیدا کرد که غیر معنادار باشد بنحیاسان شکوه با
زنها و اینکه اداره و هبات متدتن است و مانند خانهای مخصوص بزناست آنتیمی ملخصا و شهادت فدای ایشان گامیست در حق
این قسطنطنیه که بلاد لیل مدعی آن هستند و این امور قسطنطنیه در کتابها امر و عزمند است بلکه در این عصر بیشتر شایع گردیده است و اکثر بولام
نمایان امور قسطنطنیه در کتابها دیده ام و شنیده ام و بعضی آن بفرین کرده ام و تخریب غایب کتاب بزرگ علیحد می شود لیکن سرفره از آنجا
بروفی عدد ثلث بنویسیم **اول** در کلیسای شهر بله پست که از شهرهای دوس است مریدان آنجا که صاحب منصب بود در کلیسا بعضی
دباست داشت بر تمامی قادیان و آنجا سوری بکلیسا آمد عاشق مردم مزبور کشت مردم عاشق او شد مدتی در کلیسا مشغول عمل قسطنطنیه
اثر حاشی گشت از کلیسا برنش کردند رفت بعد از مدتی که قضای شهوت نمود و باز به کلیسا برگشت مدتی در کلیسا ماند و باره شهوت
غلبه کرد مدتی از کلیسا رفت و دیگر برگشت **دوم** در کلیسای جویری قوس نیکی آونر یکی از نارکات دنیا بود همانا اشراش شخص
الف گرفت مدتی در کلیسا مشغول عیش و عشرت بودند پس از آنکه قسطنطنیه ایشان بر فکرت از کلیسا بیرون رفت و زن عکاس نیز بود
در کلیسای دو قسطنطنیه بنامی دختر او بود در مدتی که در کلیسا ماند و در مدتی که در کلیسا ماند و در مدتی که در کلیسا ماند
قبل از آنکه داماد او نیز یکی نماید و از مدتی آنکودک زنا زاده زنده بود بعد مدتی حال هم زن و شوهرند هر کسی در کلیسا
تحقیق کند تا صدق این فقره بر او هویدا شود خلاصه کلام مدتی که این قسطنطنیه در کلیسا بود کمترین قسطنطنیه ناملاقات کردیم که معنادار باین فعل شایع
و عمل قسطنطنیه نباشند شهادت فدای ایشان در خصوص عفت ایشان گامیست زیاده بر این تطویل کلام لازم نیست بجز اینست که ذکر ایشان از
نموده و گوئیم حال ایشان مانند حال فقرا و مشرکین هند است که مدعی عصمتند و زویج را از برای خود از شدت عذاب میدانند و حال آنکه فقر و
انصاف ناستند آنچه از برای ایشان حاصل است از برای امرای قسطنطنیه مانند فقرای مشرکین مسیحی از زویج چند غنی نماید
آنچه را که مادریا بجناب عینی حواری بن نوشیم الزامیست نه اعتقادی و الا این بنده بری هم از امثال این فقرات پیدا اعتقاد غیبی نام که جناب
عینی علیه السلام حواری بن شرب خوار باشند و باز نهی زانها غایب نمایند و این کلامی که در این ناچل از بعد نوشته اند افسوس که این امر را
نور محمد است که بنا رسیده صلی الله علیه و آله و سلم کا یسعی و یلیق و جزاه الله عن الاسلام و المسلمین کا یلیق بکرم و بجهت عزت جلاله و
خدا بر او ثنا و درود بتی او است که فلومینا از بنور ایمان و علم منور گردانیده و از ظلمت کفر و ثلث نجات داد و اگر قیامت بشکر این نعمت
و ردم باز مقرر و از عهد شکر این عطیه کبری بر نامده ام **الله رب العالمین** کا یسعی و الصلوة والسلام علی نبی و آله کا یلیق خداوند
نوشاهد و گواهی که این بنده نوابت کلمات و امثال اینها را ابد در حق جناب عینی اعتقاد غیبی بد بلکه انجناب نبی معصوم و مطهر میدانند و
حواری بن نزد سولان انجناب بند و در وجه نبوت و عصمت ندارند بلکه جایز الخطا هستند این امر ثابت و محقق است چنانچه در باب اول و دوم
از همین کتاب خواهد دانست **شبهه پنجم** در صفحه (۱۳۲) گوید و اگر بالفرض در هیچ موفقی سخن گفته نمید و که محمد کنه کار است
باز در باب بنطلب هیچ شکی و تردیدی روی نمیداد زیرا که محمد بشر بود مانند سایر مردم فولد با فداست و سابق بر این بیان و مدلل گشته که
بنابر مضمون ابات کتب مقدسه نمای مردم در حضور خداوند کارگاه کارند و در این صورت که محمد گناه کار بود چنین واقعات است
که اگر مشرک و منکران بدانند که شفیع المذنبین تواند گشت **الحمد** اگر چه محمد بالفرض بی غیر حق نیز بوده باشد باز جعلت اینکه بشر است چنانچه
بجمله سایر مردم از برای او نیز ابلاغ است که در حضور خدای مقدس شفیع گناه کاری با باعث عفو و رفع بگناه شخصی گردد بعد در
(۱۳۳) گوید و چون بیان و ثابت گشت که محمد را امر نبی و وحی نیست که شفیع ادعی کرد و لهذا واقعتا که امامان از این امر شبه و شان

اعراض فیسین نبوی حضرت

خواهد بود چنانکه با آنها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلاف است انشی بالفاظه مخصوصا جواب است بنظره انبیکه ما سابقا بیا
 کردیم اینقول که کل بشر مضربند قولست باطل و از دین اعتبار ساقط و باطن چنانکه قبل ازین ذکر کرده ایم که خدا مفسر اهل هادی مضرب و کلام
 را همانای کور قرار میدهد بجز تکرار در این موضوع لازم نیست و با اینکه از کتب مقدسه ذکر کرده است بر اینکه تمامی بشر مضربند بکار مسلم بخورند
 جز اول این کتابها مخرمند و تا بنا مخالف عقل و نقل صحیح اند و با تضاد ان آیات گفته شده است که تمامی پیغمبران کناه کارند بلکه در ذود بنا
 مردان خود فیسین این خود را دانستند هیچوجه کسی برادر خود را فدای خود نمیشود و در حدیث خود نیز بخدا شکر داد اول این است هیچوجه با مکتوب
 فیسین مربوط نیست چنانکه در حدیث اهل دنیاست چنانچه آیات قبل و بعد صریحند در این مطلب و تا بنا قیس قهریب در نقل نموده است زیرا
 که این باقر از منور (م) نقل نموده است و ان آیات موافق زجتا و شبهه مطبوعه لندن است و این سخن را بنظر خود کرده اند (ع) کسانیکه بمال
 خود متعهدند و بکثرت دولت خود متفخرند (و) از ایشان کسی برادر خود را خلاص نمیشود و بجهتش بخدا کفاره نمیشود (د) چونکه فیسین
 نفس ایشان فیسین است لهذا ابدان توقف از آن باید بکنند انشی و منجم قاسم مطبوعه مشهد نیز به این نظریه رجوع نموده است که تا بنیم
 و فیسین بسبب لفظ از ایشان کسی برادر خود را مطلقا فدا نمیکند ما است و گفته است که هیچوجه کسی برادر خود را و لفظ از ایشان که راجع
 ما اهل دنیا است اطلاق خداست و آیه (د) که از باب شانزدهم انجیل نقل کرده است هیچوجه مناسبتی با معنای اول ندارد و جمله چون چنانست
 خط کاری و بر اهل لسان مخفی نیست لهذا تحقیق زیاده بر این زاد را در این موضوع لازم ندانم جز آنکه الله بما فعل مبدا تم ای بشر مضرب باشند
 حق پیغمبران خدا این فیسین خواهد داد که کتاب مقدس خود را تحریف نکند از برای اثبات این ادعای باطل الحاصل از کتابهای مقدسه
 نزد خود فیسین جوابهای شافی و کافی دادیم که کل اینها معصومند و در درجات عصمت ایشان تفاوت دارد اشراف ایشان معصومترین
 آنها خواهد بود چنانکه اولی از بعضی از ایشان سر میزند و سیدالارسل که خاتم الانبیاست ترك اولی نیز از انجانب بر سر زده است و برادر
 فیسین از روی جهالت و نادانی است و در باب پنجم از همین کتاب ثابت و محقق کردیم که موافق کتب معتبره انجانب است چنانچه صادق و شیخ
 در اثبات این مطلب با ما بد رجوع کرده است **بیشتر در صفر (۱۳۳) گفته است** و اینمذکرا که شک کلی حاصل بلکه غیر ممکنست که محمد
 پیغمبر حق بوده باشد انشی بالفاظه **جواب است** که اینکله از عالم منصف صادر نشده است چنانکه فایده اینست که
 میگوید معصوم نبوده تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی و منها مانند سایر انبیا خواهد بود چنانکه از سایر انبیا داشته که تا پیش نبوت نبوه
 ایام کثرت از حکمت ان پیغمبران کسر بوده و با کتب انبیا انقص و پست زوده و با شرع شرعی از شرع سایر انبیا کسر بود و نمیدانیم بجز
 عدل و چنانچه شده است این فیسین را که حال شمرده است نبوت انجانب را اما که عصمت را در نبوت شرط میدانیم اگر فاسق و ابریم میتوانیم بگویم
 خالصتکه این نبوت باشد و اما تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی و مع ذلك خلاف سیرت انبیا از او ندیده و جناب عینی هم نفرموده است
 از من نبی نخواهد بود بلکه انجانب تمامی انبیا بی اسرا نبل بحقیقت نبوت انجانب شهادت دادند چنانچه در باب پنجم از همین کتاب خواهد
 آمد انشاء الله پس انکار نبوت انجانب مسلم انکار نبوت تمامی انبیاست پس فیسین در دین جمیع انبیا کافر شده است و اگر منصف بود و منبیا
 بگوید شاید نبی باشد و شاید نباشد بجز حال بودن نبوت انسر و از هر چه در کلام علت چه شرطی در نبوت قرار داده که در انجانب نیست
 اعراضاتی که بر انجانب بر نبوت انجانب در میزان الحقیقی نموده هم زاد فصل دوم از باب پنجم از این کتاب جوابهای شافی و کافی داده ایم تو که
 لامت و دناست و زنا کردن و بی پرستی نمودن و شراب خوردن و قتل نفس کردن و مرتد شدن و فضله خود خوردن و زنا زاده بودن و
 منافق نبوت نمیدانی و در حال نبوت هم این امور را جایز بلکه واقع میدانی بلکه منکر این امور را بالنسبه با نبیا کافر میدانی چنانکه انبیا
 مدلول کتب مقدسه نوهستند و انکار کتب مقدسه در نزد تو کفر است و اگر نبی بر تو بیاید که صبیح کلام عقل باشد و عورت خود را
 مکتوب کرده در کوهها بدود و بعد از ان بی و در حال شعور و از انجمله کند و مردم را امر بجهت ان نماید و برای ان بیاید
 روز قربانی کند و معبد ها از برای ان بنا نماید و من شود در حال منی با دختر خود زنا کند و از او اولادی متولد شود نیست
 انبیا را با ان ولد جز از زاده برسانی ما شد جناب او دو سلیمان و عیسی علیهم السلام و از ان ها پسر زنا کند و شوهر را بجهت بکشد و از ان

وَبَيِّنُوا لِقَوْمِكُم مِّنْهُنَّ

انصرف وخصا حجاب وپس بزرگ بوق دیگر وپس باز نشزنا کند بشنود وحتی بر او جاری نکند بلکه راضی شود و در وقت مردن او را دعا
تجر و برکت دهد وپس آنچه آخر با چند نفر از زنگهای او را کند و بشنود و معجزات مردم را از قتل او بفرماید و در قتل او کبرها و زاریها
نماید و توفی معنی ندارد مگر همین فاعلین این امور را انبیاء صادقین و ائمه اطهار الانبیاء که ابتدا ازین امور بلکه سهو و نسیانی از او ظاهر
نبوت و احوال ابتدائی ای عدو خدا از حضرت عظام الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم کی امثال این امور را بدی و شکی که نبوت و احوال
شمردی اینچنین صلاوت و چه جمله و ذام زور است که برای صید جلال و عوام کثرت لباس پیش ازین کرب پوشانیده و بخت کربان میکرد
شیطن میوانی سلین را اغوا نماید اول بکوی محمد که کار است بعد بکوی از شفاعت خلق عاجز است بعد بکوی انجیل و اهل انجیل
شفیع را نشنید باطل است اینها بکوی نبوت و محالست در جرد و جرد با لامبروی و اگر نه این بود که در کتابت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم جادرت کرده بود این طور با او حرف نمیزدم و در جواب مسائل با لبت در نمی سخن میزادند و لی جادرت را بحدی کرده که انجیل را را
از دست من روده بخود نوشتم ام اینچنین که نوشتم با بجز در باب پنجم ازین کتاب معلوم شد که عدم نبوت انجیل محالست و ازین تقریرات
معلوم میشود که رک بودیت هنوز در علمای پرستش بافت اینچنین بود و در حق جناب صبح گفتند و کردند اینها در حق حضرت عظام
الانبیاء میگویند و حال آنکه جناب صبحی صحت فرمود که بقار قلبا ایمان بیاورد **سید مرتضی** و افق فول قیاس گویم هرگاه کسی بدتر بوق
نماید در کتب مفید که اهل کتاب از برای او واضح و آشکار خواهد شد که خود جناب صبحی از اهل کتاب است ابتدا نیتواند که شفیع المذنبین باشد
و حال آنکه مسیح موعود و نبی صادق باشد و بیان اینها بخت حاجت بچند مقدم است **مفید** **سید مرتضی** آنکه الباقیم بن پوشیا و تنبکه سوزند
صحف را که با روک از دهن او مینوشند و درین سخن از برای او مینویسند که خدا بصدای باقیم ملک بود و مینویسند که از برای او مینویسند
که بر تخت داود بنشیند چنانچه در آیه (۲۱) از باب صبح و ششم از کتاب مینویسند **سید مرتضی** که در پیوسته است و ابرو و فنی سر تا پیر باین سخن نوشته شده است
(۲۱) **بُنْدُوهٌ مِّنْ عَمْرِئِ مَارِياَ عَالَ بُوَاقِمٌ مَّلَكٌ هُوَ يَهْوِي اِلَى نَبْوَنَ عَالَ نَحْتٌ دِ دَاوُدَ اَلْحَ الْمَعْنَى (۲۱)** بنا بر این خداوند بصدای باقیم
ملک بود و این مینویسند که از برای او مینویسند که خداوند بنشیند و حال آنکه مسیح از اولاد بود و واقعت بنا بر شهادت آیه (۲۲)
از باب اول از انجیل صبح و در نزد اهل کتاب با بد باینچنین داود جلوس بفرماید در آیه (۲۲) از باب اول از انجیل او قان قول جبرئیل علیه السلام
بزم در حق عیسی علیه السلام بنحو عیان و بیان کشته است (۲۲) **وَبِئْسَ بُولِي مَارِياَ اَلَمْ نَحْنُ دِ دَاوُدَ بُوَ بَعْنِي خَدَا وَ نَدْنَحْتُ پَدْرَش دَاوُدَ دَاوُدَ**
عطا خواهد فرمود **مفید** **سید مرتضی** که آمدن مسیح شرط بود تا آمدن اهل با قبل از او از انجیل صبح و عیسی را انکار کرده و کشته
اهل با ضرورت قبل از مسیح و جناب صبحی علیه السلام این مسئله را تسلیم و قبول نمود و لیکن فرمود اهل با علیه السلام پیش ازین آمدن اوستا او را نشناختند
مفید **سید مرتضی** آنکه ظهور معجزات و خوارق عادات در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلا عن النبوة ثم فضلا عن الاله
در آیه (۲۳) از باب صبح و چهارم از انجیل صبح از قول عیسی علیه السلام این نحو رقم یافته (۲۳) **سَبَبٌ بِي قِي مَشِيحِي دَكَلِي وَ نَبِي دِدْ كَلَوْتِ**
وَبِئْسَ يَهْوِي نَبِيحُو كُوْرِي دَعَا جِي بُوَابِ اَنَحْ دِ مَاطِلِي اِنْ مَاصِيَا اُوْتِي لِكُوِي بَعْنِي كِه مِجَانِ دِنُوغِ وَ بِيغْبِرَانِ كَا ذَبْ خَوَانِدِ بَرِخَوَانِ
وعلامات عظیمه را با ترا چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بودی بر کربدگان را نیز اغوی خواهند نمود و در آیه (۲۴) از باب صبح از انجیل
تا نهر پولس بنشالون بجان قول پولس در حق دجال بدین نحو رقم کرده که ظهور او و جعل شیطانست هر نوع توفی و اباب و عجایب و غوغ
خواهد (بود) **مفید** **سید مرتضی** آنکه هر کسی دعوت بعبادت غیر از خدای واحد نماید واجب الفل است بجمهین توفی اگر چه
صاحب معجزات عظیمه هم باشد در آیه (۲۵) از باب صبح هم از توفی مشتی باین نحو تحریر یافته است (۲۵) **اِنَّا بِيغْبِرَانِ كِه مَشِيحِي اِنْدِ دَرِاسَمِ مَن**
سَخِي كِه بَكْفَنَسِ اَمْرِ نَفْرُ مَوْدِه اِم بَكُوْبِدِ وَ بَا بَا سَمِ خَدَا بَا نَ غَيْرِ نَلْقُظْ غَا مِلْدَانِ بِيغْبِرَانِ بِلَا لَبْنِه مَقْتُولِ شُوْدِ اَنَسَخِي وَ مَدْعِي الوَهْتِ اَشْنَعِ
خَا لَامِيَا شِلَا زَكْسِي كِه دَعُوْتِ بَعْبَادَتِ غَيْرِ خَدَا غَا بَدِ چَا كِه اَوْ غَيْرِ زَخَلَا سَ بِيغْبِرَانِ چَا نَكِه دَرِ بَابِ سَمِ اَز هِيْنِ كَابِ بَدِ لَلَا وَ مَفْتَلَا دَرِ كَالِ
صَافِي خَوَانِدَا مَدَانِ شَاءِ اللهُ وَ حَالِ اَنَكِه دَعُوْتِ بَسُو خُو دِ مَن مَن اَبِدِ وَ چُونِ اِنچِيهَا رَمَفْتِ مَرَا ذَا اَنَسَخِي بَسِ كُوْتِمِ كِه عِيسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز اولاد اهل با
مِنَا شَدِ بِنَا رَحِيْبِ بِنْدِ رَجْدِ دَا اِنچِل مَعْنِي بَسِ قَابِلِتِ جَلُوسِ بَرِ كِه رَه دَاوُدَ اِنْدَا رَجْمِ مَفْتَدِ مَن اُوْتِي وَ اَهْلَا قَبْلِ اَز او مَن اَمَدِه اَسْتِ كِه

در دفع و رفع شبهات

بجی علیهم السلام تا آنکه گفت من اهلنا نیستم چنانکه در آیه (۳۱) از باب اول از انجیل و حاس است پس فو لیکه بخلاف گفته بجی باشد مضمون آنجا
بود و منصور نیست که اهلنا از من است از جانب خدا و صاحب حق الهام باشد و خود را معتقد نکند در واقع و فضل لامر اهلنا باشد و بگوید من اهلنا
نیستم و بدین واسطه بود سبب قبول نکند فعلیه از جانب علی علیه السلام و سبب موعود نخواهد بود بجم مقتدرانه و اذعای الوهیت هم نمود بنا بر ذم اهل
ثلیث بیان آنست که دعوی بیاعتدال غیر خدا نمودن در جانب المقتل است بجم مقتدرانه و معجزانکه در انا جمل از او نقل شده است صحیح نیست در نزد خدا
اؤلا و هرگاه تسلیم شود محتقان دلیل ایمان نخواهد بود و فضلا عن التوبة بجم مقتدرانه در جماعت یهود و قتل عیسی علیه السلام مصاب بودند العیاش
بالله فرقیست ما بین سبب ضاری و سبب هود از کجا بدانیم اول ضار و ذانی تا ذبیت حال آنکه هر دو سبب اذعای خبیث و حقاقتی است برای خودی
نمانند و هر دو ایشان صاحب معجزات با هر مستند بنا بر اعراف اهل کتاب پیرا با ما است از علامت آنست که جهت باشد بر مخالفین ثابت و محقق کرد بدین
که جماعت نصاری سبب موعود نبود و اما آنکه گفتیم خود عیسی علیه السلام از اهل بیخات نبی است (۳) از باب بیست و نهم از نویدیه مشقی این سخن را
کردیم (۴) لا اورد عموما یا دمو آبا یا کو کیش و ما زبا او پید و ز او غیر الا اورد من دانی کو کیش و ما زبا اهل عالم موافق مرتبه مطبوعه و سبب است
اینست و در این سخن نیز شده است (۵) لا یدخل عمونی و لا موثقی جماعت از توحی الجمل العاشر لا یصل منهم احدک فی جماعت از تالی الابد و موافق
نرسیده تا سبب مطبوعه لندن مشتمل المسببه مطابق مستند الهی است این سخن نیز شده است (۶) عمونی و ما موثقی داخل جماعت خداوند نشود
تا بیست و نه بلکه ابد داخل جماعت خداوند نشود انشی مؤلف کو بدک اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست
در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست در اینست
نورم شده است (۷) و در شرط از پدید آمدن خداوندشان کامله شدند (۸) و در نزد پسران باشد و امش را مواجبه که تا با حال پدید موافقان است
(۹) و ذکر کویک و نیز پسران باشد و امش را مواجبه که تا با حال پدید موافقان است (۱۰) و ذکر کویک و نیز پسران باشد و امش را مواجبه که تا با حال پدید موافقان است
جمله او و عیسی علیه السلام در ترا عوشت چنانچه در باب اول و آیه (۱۱) از انجیل مذکور کرده است و این را عوشت که با در جمله او و عیسی علیه السلام است و نوبت
بوده و حال آنکه از بیانات داود و سلیمان و عیسی علیه السلام اما آنکه در عوشت مواجبه بود کتاب خود را عوشت شاهد با جماعت است مخفی نماید که مخرج فارسیه
مشتمل و عوشت را هم در صد و ازان و هم در من کتابی و عوشت نوشته اند در مخرج فارسیه مطبوعه هذه التمهید که مطابق است با هزار و پصد
سزده هری ترجمه و توث کرده است خداوندان غرض ایشان از این غیر تحریف در کلام الهای علی قولم چه بوده است با منظور تخفیف بوده است
یا نطلب معلوم است چه کلام ازین مورد امثال بنهاد در کلام الهی علی قولم جایز نیست و اما بی سخن نیز که در جماعت بن سلمان از اجناد عیسی علیه السلام است
بنا بر حکم آیه (۱۲) از باب اول از انجیل مذکور در جماعت غائب بود بنا بر حکم آیه (۱۳) از باب چهارم از سفر ملوک اول بر ثابت و محقق کرد بد که عیسی علیه السلام
موثقی و مخفی بود موثقیان در همان داخل جماعت است نمیشوند و از اهل بیخات نبی است (۱۴) از باب بیست و نهم از نویدیه مشقی که مذکور کرد بدین ثابت
و محقق کرد بد که عیسی علیه السلام از جماعت است و از اهل بیخات نبی است پس چگونه معینند که در این جماعت است بلکه الله شد پس در صورتیکه خودشان اهل بیخات
نبیست چگونه دیگر از بیخات پدید آمدن ضامن بدون دیگر میشود پس اعما د بشعاع جنای عیسی غافل و باطل است و چون بیان و ثابت است
که عیسی را انگریز و عد نیست که شفیع آدم کرد و لهذا واضح است که شاکرهای انجیل را انگریز و شان نخواهد بود چنانکه با آنها آمد و از معتمد
بودن نیز باطل و خلافت بنا بر این هیچ از و مهت ندارد که جهه شون با نطلب سخن ذکر ثبت تمام و اینست که شک کلی حاصل بلکه غیر ممکن است
که عیسی پیغمبر حق و سبب موعود نباشد و اگر کسی کو با اعتبار و نسب با آباء است نه باقیات و جناب عیسی هم پدید ندارد پس موثقی و عمونی نخواهد
بود جواب این سوال آنست که اگر اعتبار نسبت از جانب پدید باشد چنانچه موعود این سائل است لازم میاید که عیسی علیه السلام اسراشلی و یهودی و
داودی و سلیمانی هم نباشد چرا که حصول این اوصاف از برای جناب از جانب داد است نه از جانب پدید پس زمانیکه عیسی از سلسله اسراشلی و
داود و سلیمان خارج شد سبب موعود نخواهد بود چنانچه اگر سبب موعود لا بد با اسراشلی و داودی و سلیمانی باشد و اعتبار این اوصاف
با اعتبار داد و عدم اعتبار بودن عیسی عمونی و موثقی از جنابت پدید معظنین مذکور درین مخرج بلا مرجع است بد آنکه این برادر داود و سلیمان
علیهما السلام نیز وارد است با اعتبار و عوشت که مادر جد داود علیه السلام است بنا بر نص صحت و کتاب خود را عوشتا و نیز آیه (۱۵) از باب بیجم از

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انجیل میخوردن و بیان کشید است (۹) تو ای یهودی در شلم سبب دینوی در آله بیت نبوی فری یعنی خوشحال مسلم و صلح کننگار کنان
پس از خدا خواند خواند شد و آیه (۳۴) از باب هم از انجیل یعنی ابنا بن نوح جان و بیان کشید است (۳۴) لا تقویت ذنوبی دین شین
باز لا یبلی دین شین الا سبب یعنی همان مبرید که آمد ام ناصح و سلم بر زمین بگذارم بنامه ام ناصح بگذارم بلکه شمشیر و فساد انبی
پس ما بین کلامین اختلاف عظیم است و با قطع نظر از اختلاف حکم این عینی علی بن اهل طوائف است و پس خدایم خواند نمیشود و بیجا حکم جلد
نابند از آیه اول پس زمانیکه از اهل طوائف اند از اهل و بل وای خواهد بود که ضابطه است پس احقاد شفاعت انجیل باطل و خلافت خلیج است
این افراد و جناب عینی که از برای صلح بنامه ام بلکه از برای فساد نمیدانم کتاب این انجیل چه غرضی از جناب عینی داشت که او را از مفسدین شمرده
و اجناس کوفیم آیه (۱۸) از باب (۱۱) از مفرات مال سلیمان با بن نوح عمر بر کرده است (۱۸) بکنجلی قزوقی پیش و میدال دودزی بخان و در کلام
قدم که یکی از زبان اصلیه این کتاب است چرا که کوبید عزرا علیه السلام بعد از مراجعت از اسپری با یک کتب عهد عینی که تماماً مفقود کرده بودند و خواند
بخش حضور زبان کلامی آنها را نوشت با بن نوح عمر بر کرده است بخلو به دوزوقی عیون و خلف برینا دکل بعضی (۱۸) شری از برای طالع و منافق بجای تا
فلا میشود و آیه (۳) از باب هم از رساله پولس بغلاطیان با بن نوح جان و بیان کشید است (۳) مسیح ما را از لعنت شریعت فلان کرده چونکه دوازده سال
لعنت شد و آیه (۲) از باب هم از رساله اول پوختا با بن نوح زیم با فتنه است (۲) و او ست شمار میجه کاهان ما و نه کاهان ما فقط بلکه میجه تمام کاهان
اشقی پیش با قول مفهوم معلوم میگردد که شری از برای عادل و منافق بجای است فلان میشود و از آیه ناسیونال شری بر میانید که مسیح فلان و کاهان از
اهل جهان پس حکم ایات مذکوره با بن جناب مسیح شری و منافق بر از کل جهان باشد نعوذ بالله نعوذ بالله و اگر قسین جبارت بر حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم نکرده بود هرگز انجیل این امور را استخراج نمیکردیم و بیخبر از انجا اقدام نمیکردیم و لو الزمان از اعجاز انا خدا
کلا که انجیل چنین اعجازی داشته باشد ما هم میگویم خدا را که از برکت نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم انجیل را از احوال انبیا ک نجاه داد تا اینکه شفا
کردم که عیسی بن مریم نبی صادق و مسیح موعود و مبعوث از جانب خداست و بر پست از ادعای الوهیت و اقترای اهل تثلیث باز تا که ما عرض و بیجا
انچه و نوشتیم در این باب الزام است نما عیسی مخفی نماید که اگر اولین و آخرین از قیامین از مسیحین جمع شوند خلاصی ندارند از اشکالات مذکوره
مگر اینکه کتب مقدس را انکار نمایند و قرآن مجید را تسلیم و تصدیق نمایند اما روز بهر قیامی که این اشکالات را از او رد کرده ام الکن و اخرس شده است
الله لا یخلف عیوننا لانا لا اعفانا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا و احد عشر من اولاده اولیاء الله و
اوصیاء رسول الله و اشهد ان ما جاء به سیدنا و نبینا محمد حق و صدق و لا ریب فی من جمله ما جاء به رسالت المسیح عیسی نام از احوال قیامین که ما با مشق
نویسید این اشکالات نمیشوند و ایراد بر غیر و سایر ادیان بنمایند و مطلقا حقا نمیکند و شرم نمینمایند و شه نیر از در چشم خود نمی بینند و سخن را در
نبری بنند **شبهه بیست و یکم در صفحه (۱۳۵)** کوبید پوشیده نمایند چنانکه مضمون ایات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبه
انتهی هنر و اعلی بر است همچنین وسیله نجاست که دزان بیان و عیان کشید بر وسایل سایر ادیان نفوق کلی و برتری فرما از دارد اشقی الفاظ **مخلصا**
جواب این شبهه در باب ششم از همین کتاب فضلا و مدلا بوضوح تمام عیان و بیان کشید است در یکم در این موضع نکر از لازم نیست
وسیله که در انجیل بیان شده است آنکه عینی عوض ما ملعون شد و ما خود سره چشم تعلیم عده انجیل و وسیله نجاست که دزان بیان شده است نسبت
و کتاب تیسر مملو از بیان همین مطلب است و ما تعلیمات قرآن مجید را در باب ششم از همین کتاب بطور احوال بیان نموده ایم با به مطابقت و مقابله نمود تا معلوم
این تواریخ مفقود است که حتی بنویسد و انجیلند که کلام یکی در مرتبه انها هنر و اعلی بر است بنا و بخدا میریزد این تقابل و نسبت **شبهه بیست و دوم**
در صفحه (۱۳۶) کوبید نهایت این ایمان مانند درین حدی نیست که محض افراد و تفریک کلمات چند و باور نمودن تعلیمات فرافرد و تخریب خدا و پاک کردن
رجوع ندارد اشقی با الفاظ **جواب این شبهه** شکل ازین حرفها نیز رد و اطفال مکتوبه بدانند که اینها مغالطه و چریت با ن برای صید جهالت
کجا ایمان مسلمین از فراد زبانی بوده و تفریک کلمات چند و حال آنکه از جمله بیبیات این اسلام است که ایمان تصدیق بجان و افراد بلسان و عمل با زبان
مگر بدانند منافق در دین اسلام عبارت از کسی است که امر را نشان داشته باشد و تصدیق بجان نداشته باشد و این معنی در قرآن اظهر من الشمس و
این من الاصل است اگر سایر کتب عقاید ما را از اداری و خواندند بقرآن مجید رجوع کن که خدا مقرر مباد قانیا لا اعز اب لمسا فل کن تو شوق و لکن

فَسَبِّ اَهْلِ سَلَامٍ

(۷) مستور نور و خالق ظلمت و صنایع سلامت و خالق شرم من کفلا و ندیم بجا آوردند تمامی این چیزها هم و در فارسیه مطبوعه مشتمل
آیه مذکوره باین نحو ترجمه شده است بدو آورنده نور و آفریننده ظلمت صنایع سلامت و آفریننده بدی من حیوه صنایع همه این چیزها هم
و در باب هم از ساله پولس اهل روم باین نحو بیان و بیان کشته است بروی ترجمه مذکوره (۱۱) زیرا که هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند
علینک باید نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود و از اعمال بلکه از دعوت کننده (۱۲) بدو گفته شد که بزرگتر از خود
نمود (۱۳) چنانکه مکتوبست بعبودیت و دوست داشتن اما عبودیت دشمن (۱۴) پس چگونه با این خدای اخصاقت است خاشا (۱۵) زیرا چون میگوید
خواهم فرمود هر که درم کنم و رافت خواهم نمود هر که رافت تمام (۱۶) لاجرم نرا نخواهد کشته و نرا نشاید است بلکه از خدای هم کشته (۱۷) زیرا کتاب
بفرعون میگوید برای همین بود این کتاب تا قوت خود را در نوظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان نماند شود (۱۸) بنا بر این هر که از اینجواهد درم میکند
و هر که از اینجواهد سنگدل بسازد (۱۹) پس چرا میگوید دیگر چرا املامت میکنی زیرا که است با اراده او مقاومت نموده باشد (۲۰) فی بلکه تو کبشی
ای نشان که با خدا معارضه میکنی ای مصنوع بصانع میگوید که چرا این چنین ساختی (۲۱) با کوزه که از اختیار بر کل ندارد که از یک خبر و نظر غیر
و نظر ذلیل بسازد (۲۲) و اگر خطی چون داده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خود را بشناسد و نظر و غضب که برای هلاکت
آماده شده بود بجهل بسیار تحمل کردید (۲۳) و نادون جلال خود را بشناسد بر ظرف و حجتی که از برای جلال نهادن از قبل استعد نمودانی
و در عربیه مطبوعه مشتمل است بر قومان باین نحو ترجمه شده اند (۱) کاتره و هار یولدا بعد و لا فعلا خیر او شر الکی شیت ضدا لله حیل لایحیا
لیر من الاعمال بل من الذی یعو فیها ان الکبر بینه بعد الضمیر کما هو مکتوب ایحین یعقوب و ایضاً عبس و ما اذا نقول الفعل عند الله ظلماً خاشا
لا تر بقول لوسو لای ارح من ارح و انزلت علی من انزلت فاذا لیر من یشاء و لکن یسعی بل الله الذی یرحم لای تر بقول الکتاب لفرعون انی لهدا بینه
الکی اظهر فیک قوتی و لکی بنادی باسمی فی کل الارض فاذا هو یرحم من یشاء و یقیس من یشاء فسنقول لعلنا ذایوم بعد لان من یقاوم مشینه بل من ان یقا
الانسان الذی تجاوب الله العمل الجملة نقول تجاوبها لما اذا ضعتی هكذا ام لیر تلحق من سلطان علی الطین ان یصنع من کما و واحد و احوالها و ان قما
ذان کان الله و هو یرید ان یظهر غضبه و یرین قوتها حمل بانا به کثیره انیه غضب مهتاه هلاک و لکی یرین غنی عبده علی انیر در حقه قد سوغه عدا
للجد انتمی و عبادان عربیه مطبوعه مشتمل بعینه مثل همین عبارتست پس کوئم مفهوم از کلمات مزبوره چند چیز است اول اینکه در علت و سبب
بعبودیت و دوست پندار و عبودیت دشمن و عبودیت بزرگ بود یعقوب کوچکی را بی علت و بی سبب بدیندی کند و قمر اینکه اختیار خدا از جهت اعمال
نیست بلکه بی سبب که اختیار میکند و در الاخری هم آنکه درم میکند هر که یکدک مشیتش علاوه میکند و غضب مینماید هر که یکدک میجو اهدی چهارم
اینکه خواست و سعی انسان هیچ مدخلیتی ندارد در تحصیل معاد و شقاوت بلکه اینها از جانب خدا میباشند چهارم آنکه فرعون را کافر خلق میکند
از برای اظهار قوت و قدرت شتم اینکه موافق آیه (۱۴) و هم میکند هر که یکدک میجو اهدی و اهدایست پس با بدوقی القلوب میکند هر که یکدک میجو
و هیچکس نیست که با مشیت او مقاومت نماید هفتم آنکه لایعظمان غلط است نباید بگویم چرا امر استی و ان بکیر امون من خلق کردی هشتم آنکه کوزه
که بر کل سلطنت دارد که از یک کل یک کوزه و خوب و عزیز بسازد و یک کوزه را بدو ذلیل و هم بر طور خداوند عالم سلطنت دارد که بندگان خود را
بکیر اسجد و بکیر استغنی بکیر کافر و بکیر مؤمن بکیر از برای نجات و بکیر از برای هلاک خلق نماید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و یلایا
از برای انسان نمیرسد که چون و چرا نماید و حال موافق قول فیسر کوئم ایچرا از مضمون کتب مقدسه مفهوم میگردد اینکه خدا بعضی مردم را با
ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده چنانکه ایمان آنها همچو جبهه باطل و بجهت آنها ایدایمان حاصل نمیشود اهدکشت زیرا که خدای ایمانرا با آنها مقصد
و قسمت نموده موافق آیه (۱۵) سعی ایشان در تحصیل ایمان عیث و لغواست ایشانرا از جهت غلاب جهنم خلق کرده است نهایت نظر بضمون ایان مذکور
هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میگردد و در اینجا که این مرحله محالست پس واضح و مبرهن است که قول پانت مزبوره باطل و بی بنیاد باشد پس آنچه
از اضافات قبیل که مضمون ندارد در کتاب غیر برینند که موافق خصال و نباشد میگوید این ذال بر اینست که این کتاب از خدا نیست و اگر بعینه همان مضمون
بلکه موافق آن دو کتابهای مقدسه او باشد هیچ عیبی و فدی نیست پس ان کتب نمیرسانند و ان کتب کلام الهی هستند بجزیم و نمیدانم بیچیت البته
فیسر نیل خواهد گفت که این آیات در نزد من مؤولند ما هم میگوئیم این آیات و اخبار و امثال آنها در نزد ما مؤولند پس براد تو بیچاره غلط

در غیبها قسین

نهدام سپس این ایا ترا کتب مقدسه خود خوانده و فهمیده بود و مع هذا این ایزاد را کرده بانه در صورت اولی افرین بر انصاف او و در صورت
دوم سربا بر علم و اطلاع او و بر کتابهای خود و بعد از هذا اینها گوئیم که معنی من نبینا الله بفضله منع لطف خاص است بسبب و اختیار بنده
و من نبینا بجماله علی صراط مستقیم فضل و لطف خاص است بسبب حسن اختیار بنده نه اینکه بی سبب بی جهت بیکرا اهدایت و دیگر بیکرا ایزادی
نماید چرا که با هیچکس قرابت ندارد و با احدی حاجت ندارد و معنی من یهدی الله فهو المهدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون اینست که هر کس
راه راست نماید خدا بوسیله لطف و توفیق خود پس او راه بافته است براح که دین اسلام است و هر که از او جدا شود در گمراهی و خطبه که در
فرط وجود و عناد پس او را تک لطف و تمکین و توفیق داده باشد و اما معنی و لغت ذرا لاجهت الخ بدانکه این لام از برای عاقبت است نه از برای
شلیل چون بالکال بسیار از جن و انس داخل جهنم میشوند لهذا جایز است ذکر این لام بمعنی عاقبت و نظایر این در قرآن و اشعار عربیست
و اما قرآن فصوله تعالی و کذبت نصیرت الایات لیقولوا درست یعنی همانند آنچه مذکور شد بیکرا اینهم ایات قرآن را از خوف بر بجا و از
وعد بوعید و غیر آن نادیده ان نظر کنند و غایت و عاقبت ان بجز این بیکر در کس می گویند اهل مکه بخوانند و تعلیم گرفتار این را و معلوم است
نصیرت ایات از برای این نبود که چنین گویند و بیکر چون گفتند لهذا و در این لام حسن است و ایضا میفرماید ربنا انک انیت فرعون و
ملکه زینب و اموالا فی الحیوة الدنیا ربنا لیسوا و عن سبک اعطای اموال و زینت فرعون و ملکه او از برای این نبود که گمراه بشوند
لیکن بالکال چون گمراه شدند لهذا این لام از برای عاقبت است و در غایت حسن است و ایضا میفرماید در حق جناب موسی قال کفطر ال فرعون
لیکون لهم عدو و آخرنا و معلوم است ان فرعون جناب موسی را القاطن نمودند از برای اینکه عدو ایشان باشد بیکر چون عاقبت صد شد
لذا این لام عاقبت است و اما شعر پیران ایما نیست از انجمله و اللوت نعد و الالذات سخطا کما خراب للفرسین المساکن و ایضا
گفته اند اموالنا لذوی المیراث نجعلها و دورنا خرابا لذرینها و ایضا گفت له ملک بنادی کل یوم لعدو اللوت و ابواللخرا اب
و ایضا گفت و ام سناک فلا تجزعی فللوت ما نلوا الوالدیه پرده اینها لام از برای عاقبت است نه تعلیل فعلیها مراد از ایه انست که بپای
ازاد میان و پیران هستند که ما ایشان را افریده ایم و بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدو معنی در علم ازلی ماهست که بسیاری
از جن و انس بر کفر اصرار نمایند و کوش بر دعوت رسولان ما نکنند و حج عقیقه را کار نیندند و جزو اختیار کفر نمایند تا که عاقبت و مرجع ایشان جزو
نباشد مکان ندارد که مراد از ایه اینها باشد که قسین ذکر کرده است چرا و ایات کثیره از قرآن وارد کرده است که خداوند از هر عبادت اظا
و خبر صلاح میجو اهد قال الله تعالی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا المؤمنوا بالله و رسوله و ایضا فرمود و ما ارسلنا من رسول
الا لیطاع اذن الله و نیز فرمود و لقد صرفنا بنهم لیدرگروا و هم میفرماید هو الذی یترک علی عبده ایاات نبینا ان یترککم من الظالمین
الی التور و ایضا میفرماید و انزلنا معهم الکتاب و الیزن لیهوم الناس بالخطی و هم فرمودید عو کذ لیعترفکم من ذنوبکم و نیز میفرماید
و ما تخلف الیحی و الایس الا لیجسدون و امثال این ایات در قرآن مجید بسیار است و چه در تفسیر ایه بعد از این میفرماید لهم ملوب لا یفقهون
هنا لهم اعین لا یبصر و ن بها و لهم اذان لا یسمعون بها و لکن کالانعام بل هم اضل یعنی مراد ایشان است لهذا آنکه هیچ دوغی بایند ان زیرا که
انرا سینه شناختن نمی کردند و از غایت عناد اینست در از انکار غفلت بصفتل تصدیق و انابریاک نمیشد از دور ایشان است چشمها اینک بچی
روی حق نمی بینند با آن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند تا راه بخالق ان ببرند و مراد ایشان است کوشها که بچی وجه سخن خوبان نمیشوند چرا که
بکوش هوش ایاات و مواظب قرآن را استماع نمیکند تا که هوس و مشاعر خود را مشوجه اسباب معیشت دنیوی بگردانند و مقصود بر
لذت قانیده داشته اند مانند چهارپایا اینک همیشه هم ایشان جز خوردن و خوابیدن نیست و اصلا ملقت بلذت بافی و نعم دائمی نمیشد
بلکه این گروه گمراهان گمراه تر از انعامند زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند که ممکنست ایشان را ادراک ان از منافع و مضار و جود و جهل میکنند
بر جلب منافع و دفع ضار و آنچه غایت جهل ایشانست و گمراهان چنان نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و جاحدند پس فلما میبایند
بر اتسک مشرتا بدست و نیز انعام را تکلیفی نمیشد بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بجز جزا جز میباشند و بارشاد مرشد در طریقی
استگسارل میکنند و این کار بجهت فرط عناد میهند نمیشوند چیزی از خبرات با اینک حقیقتا لیه و ذالک بر رشاد و صواب و ضار

در معانی و روایات اهل

از فساد و ناصواب با ایشان گرامت فرموده است پس ایشان کما از چهار یا بان صیبا شدند و این غایت دم ایشانست و اگر چه بود بر کفر بود
 و از برای ایش جهت خلق شده بودند هر این دم صحیح نبود شخص مفسر را بد ما قبل و ما بعد کلاما از ملاحظه نماید و بتسلسل مطالب کتاب خود
 کشته ملحق سخنان قبل و بعد را متفرق سازد و هر مطلبی که میخواهد تفسیر کند باید به یکی از انواع که با این مطلب مناسبتی و مطابقتی دارند
 مقابله نموده بنا بر آن تفسیر نماید تمثیلات و کلمات را بفهمد و بطوری تفسیر نماید که در فهم بر صحت بوده پس شخص ملاحظه و تفسیر کنند
 کتاب را بیکه از احوالات اتمام مصنف و از عادت و مذهب نظایفه که مصنف در میان آنها تربیت یافته است اطلاع و آگاهی داشته و هم از صفات
 و احوالات خود مصنف خبر دار باشد نه اینکه محض بدانست از کتاب گفته نموده بتفسیر و شرح اقدام نماید و حال تفسیر بدین احوال بتسلسل
 مطالب کتاب منوجه نمیشود بخلاف بدین معنی که بعضی از مواضع را با مواضع دارد ملاحظه نمایند تمثیلات و کلمات و اشارات را با ابد امت
 نمیشود بلکه گاهی صد و گاهی قبل و گاهی وسط آیه را میگرد و موافق میل خود تفسیر و شرح نمایند تا بنوانند اعتراض نماید و این کمال بیاضافتی
 دیگر نمیدانم از احوالات قائل قرآن و کفارشان ان اتمام اطلاع دارد این و نیز از عادت و سنت اعتراضی که بر دین و کتاب وارد است بر دیگران
 وارد نمایند و این دلالت دارد بر اینکه از کتابهای خود نیز اطلاع ندارد و با اینکه منظورش جدل بوده است ظهور و حق خدا هم را انصاف فرمود
شبه بیست و چهارم چون از او انصاف (۱۷۹) الی او انصاف (۱۸۰) هشتاد و هفت بطریق مسلمانان بیان کرده و نوشته است بعد از او
 صفحه (۱۸۱) گفته است لهذا واضح و لایحی که چنین هشتاد و هفت مجاز بر اخذ ای مقدر بنا بر ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود مجاز با احادیثی که
 از بهود بان شنیده و نظر مطهر و کان خود صورت گرفته و کم از در خمیر خود نشسته است ساخته در هنگام فرصت خیر و در بیان روزگار انداخته است
 زیرا که حق تعالی آدم را چهار جهت تعبد و بخت و شکار و طعم افروزی نه بجهت عیش و عشرت مجازی جنانی است این الفاظ **البحر اب** این هم چنانست چنانکه
 از کتابهای خود تفسیر معلوم و مفهوم کرد که جنت جنانی و مجاز نیست و انجا اکل و شرب میباشد تخلفا نصب خوانها گذاشته میشود و هر چه در
 برقصها از جواهر مختلفه و ایشاها در آن جاری میشود که در اطراف آن فرهاد رخها میباشد که هر سالی از زده میوه هند و شهرها دارد که
 حصا از شهرها از طلای صاف و دروازه دروازه دارد که هر دروازه از یک قسم خواهد بود و اینها در کتب معتدله و کتب عقاید ایشان بسیار است
 ولیکن ما بعضی از آنها را در این موضع ذکر نمائیم **شاهد اول** که در آیه (۲۹) از باب بیست و ششم از انجیل است باین نحو رقم کرده (۲۹) این هم
الْوَحُونَ دَلِش مِن آدِي مِن دَاه طَعُونَا دِكِت هَل يَوْم دِين شَيْئِي عَامُو حُونَ خَت يَمَلَكُو ت دِي بِي مَعْنِي اِي نَكَلَمَان بَعَاد سِي مَوَافِي رَجِي م
 فارسیه مطبوعه است باین نحو است (۲۹) لیکن بدرستیکه بشما میگویم که بعد از این دختر در نخواهم نوشید تا آنروز بیکه در ملکوت پدر خود از آبها
 تازه بنیاشام و در فارسیه مطبوعه است باین نحو ترجمه شده است اثنا بشما میگویم که بعد از این از شیره انکور در بیکر نوشم تا روز بیکه از در ملکوت
 پدر خود تازه اشام آنهمی پس اگر در هشت اکل و شرب بود چنانچه مرعوم قبیل است اینجمله تا روز بیکه از در ملکوت پدر خود تازه اشام لغو و
 فائده بود شان حکم نیست که بکلام لغو تکلم نماید تا چه برسد بسببی صناحتشان اینکه فرموده بیکر نخواهم نوشید بعلت اینکه انجناب رعشاء را
 آخر عمرش بود الحاصل هر چه میبوی که در این عبارت ناقص کند میداند که عبارت صریحست و آنچه ما گفتیم مخفی نماید که آیه مذکور در ترجمه فارسیه
 هذه التسهیع هر روز و هشتاد و نود و پنج مرتبه باین نحو ترجمه شده است اثنا بشما میگویم که بعد از این از بهوه مود بیکر نخواهم نوشید تا روز بیکه از آب
 شاد در ملکوت پدر خود تازه اشام لفظ موه غلطست چرا که منظور جناب عیسی موه نبود بلکه شراب بود چرا که رعشاء را بی وقت موه نبود چرا که
 چهاردهم و نایازدهم بنیان بود که اول بهار است (۲۷) از همین باب صریحست و آنچه ما گفتیم زیرا که آیه باین نحو است (۲۷) و بیایه را که فرشته شکر نمود
 و بدیشان داده گفت هه شما ازین نوشید ایضا موه را کسی نمیشود بلکه بنور خود شرح نوشت بیکر نخواهم نوشید پس این تحقیق کرد بیکه شرح
 تحریف کرده است در کلامیکه الهام نیست بنا بر قول ایشان پس معلوم کردید که تا امر و از شوه مرخص خود که تحریفست در کلام الهی علی قوالم دست
 بر نداشته اند هدیهم الله در اینجمله از ایشان کلامند **شاهد دوم** که در آیه (۲۵) از باب چهاردهم از انجیل بر قرآن بخور نموده است موافق
 فارسیه مطبوعه است و بدرستیکه بشما میگویم که من بعد از دختر در نخواهم نوشید تا آنروز بیکه در ملکوت خدا تازه اش را بنوشم ملکوت خدا همان جنت
 بی شبهه و از برای خواست که انچه را در قول سابق گفتی در همین جای کوی **شاهد سیم** که در آیه (۱۷) و (۱۸) از باب بیست و دوم از انجیل و قبا باین

هدایای کریمه

نحوه دستور کرده (۱۰) پس پانصد اگر فخر شکر نمود و گفت بنام بیکریه و در میان خود تقسیم کند (۱۸) زیرا ایشا میگوید که از دختر بد نشویم تا
 مکتوب خدا نباید **شاهید چه ما** ایشا در باب بیست و دوم از انجیل لوقا از قول مسیح در خطاب بجاوین باین نحو تحریر کرده (۲۸) و شای
 کسانی میباشد که در این سخنانها باین سر برید (۲۹) و من مکتوب برای شایا را میدهم چنانکه پدیدم برای من مقرر فرمود (۳۰) تا در مکتوب من از خوان
 من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشینید و از سه سبط اسرائیل داوری کنید انتمی مخفی نمائید که این اقوال در آخر عمر عیسی از انجیل صادر گردید و
 صریحند و اینکه در مکتوب خدا که عبارت از جنت است اکل و شرب میباشد خوانها گذاشته میشود و کرسیها منصوب میگردد مردم بنشینند و
 بخورند و بنامند **شاهید چه ما** در باب (۱۶) از انجیل لوقا در بیان حال مرد غنی و ابلعادر مفرح مسکین باین نحو رقم کرده (۱۹) شخص
 غنی بود که از غوان و حویر پوشید و هر روز در عتباتی با جلال بسر برد (۲۰) و فقیر مفرح بود ابلعادر نام که او را بدگاه او میگذاشتند (۲۱) و
 از روزی اشکی که از پاره فلانیک از خوانان دو لغت پر نیت خود را سپرد بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند (۲۲) باری انفقیر
 و قاتل است و ملائکه او را با غوش بر هم بردند و ان غنی نیز مرد و بجا کش سپردند (۲۳) پس چنان خود را در عالم اموال گشوده خود را در غلام
 یافت و از هم را از دور و ابلعادر را در اغوشش دید (۲۴) انگاه با او بلند گفت ای پدر من از هم بر من زخم فرمای و ابلعادر از اجربست تا
 سر انگشت خود را بر آب رساخته زبان مرا خشک سازد که در این نار معدوم (۲۵) از هم گفت بفرزند بخو اطرا که نمودم زانم زانم چنانچه
 نهکوی خود را یافتی و همچنین ابلعادر چیزهای بد را بکن او الحال در حالی است و خود در عذاب تنهائی پس اگر در آن نشاء اکل و شرب بود این
 معنی بر حضرت خلیل مخفی نبود میباشد بفرمایید بفرزند در این نشاء اکل و شرب نمیشاید بلکه او را مژگین کرد ببار در زمینهای دنیا که تودرد
 خورد و ایشا بیک حال نوبت ابلعادر است **شاهید چه ما** در باب (۵) از رساله دوم پولس بفرناثان موافق فاستر مطبوعه ۱۸۹۵
 باین نحو رقم کرده است (۱) زیرا میدانم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما بخرید شود عمارتی از خدا دارم خانه ما ساخته شده بدشما و ایشا و ذاتی در
 اسنانها زیرا که در این هم امیکشیم چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از اسنانست پوشیم (۳) اگر که الواقع پوشیده و در عریان یافت شویم تا
 انجبارانهای او خانه اسانی غیر از صورت چنانچه بکریست **شاهید چه ما** در باب (۱۶) از باب دوم از رساله پولس بفرناثان طبری
 فارسیه مسطوره باین نحو بود کشته (۱۶) لیکن الان مشتاقی وطن نکور یعنی وطن سماوی هستند و ازین رو خدا از ایشان عار ندارد که
 خدای ایشان خوانده شود چونکه برای ایشان شهری میساخته است انهمی پس این ابر صریحست در اینکه در هشت شهر میباشد که انهم را
 خدا ساخته است زیرا مؤمنین **شاهید چه ما** در باب (۹) از باب دوم از رساله اول پولس بفرناثان موافق کلا تیر باین نحو تحریر کرده
 (۹) این لا خوب و ادنا لا شمعت و عال لب دیرش لا سفیل مدیم د طبیب آله لا یلین درخین له یعنی چیزهای نا که چشم ندیده و کوشش نشد
 و بخو اطرا انسان خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای دستد از ان خود مهیا کرده است انهمی حال در ذیل این ایه در وصف جنت بگویی جا
 دارد فیها ما تشبهه الا نفس و تلذذ الا عین و غیر ذلک که ما از وصف آن عاجزیم بنا بر صریح ایه چنانچه چشم مانند دیده است و کوشش مانند
 و بخو اطرا خطور نکرده است آنچه ها نیز که خدا از برای اولیای خود مهیا کرده است و در سوره مبارکه هل آتتک است اذا رأیت تم رأیت
بیمار و ملاک کبریا شاهید چه ما در باب (۷) از مکاشفات بوخاری و فو فاستر مطبوعه ۱۸۹۵ باین نحو رقم کرده (۹) و بعد ازین دیده
 که این گروه عظیمی که هیچکس ایشان را نتواند شمرد از هر امتی و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بروجامهای سفید را سترشاخته
 نخل بدست گرفته ایستاده اند (۱۰) و با او از بلند ندا کرده میگویند بخت خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره راست (۱۱) و جمیع فرشتگان
 در کرد تخت و پیران و چهار جوان ایستاده بودند و در پیش تخت بر روی در افتاده خدا را سجده کردند (۱۳) و یکی از پیران متوجه شده
 بمن گفت این سفید پوشان چنانند و از کجا آمده اند (۱۴) من او را گفتم خطاوندان تو میدانی مرا گفت ایشان کسانی میباشد که از عذاب نجات
 میابند و لباس خود را بخون بره شسته شو کرده سفید نموده اند (۱۵) از پنجه پیش روی تخت خدا بند و شبانه روز در هیکل او و بر
 خدمت میکنند و ان تخت نشین چهره خود را بر ایشان بر پا خواهد داشت (۱۶) و دیگر هرگز کرسنه و نشسته نخواهند شد و افتاب هیچ گاه
 بر ایشان نخواهد رسید (۱۷) زیرا بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود و چشمهای ابجوه ایشان را از افغانی خواهد نمود

وَابْرَأَ مَا فِي بَيْتِ الْهَيْدَلَا

و خدا هر اشکری از چشمان ایشان پاک خواهد کرد **شاهد کلام** در باب (۲۱) از مکاشفات بوختا ایضا (۱) و در پدم آسمان
جدید و زمین جدیدی چون که آسمان اول و زمین اول در گذشت و در پدید آمدن زمین و در ششم زاد پدم که از جانب خدا از آسمان
نازل میشود حاضر شده چون عروس که برای شوهر خود از آسمان است (۳) و از آری بلند از آسمان شنیدم که میگفت اینک چشم خدا با آدمی است
و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومها او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود (۴) و خدا هر اشکی از چشمان
ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درددید کرد و نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت (۵) و آنست
نشین گفت الحال هر چیزی را نومیسازم و گفت بنویس زیرا که این کلام امین و راست است (۶) باز مرا گفت من الف و با و با بند او آنها هم هر که
نشسته باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد (۷) و هر که غالب بدو وارث هم چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او را میر خواهد بود
(۸) لیکن نرسندگان و بیایمانان و نجیبان و قائلان و ذائبان و جادوگران و بیپرستان و جمیع دروغ گوینان نصیب ایشان در دنیا چه
افر و خسته شده با نش و کبریت خواهد بود این است عوالتی (۹) و یکی از آن هفت فرشته که هفت پایه پراز هفت بلای اخوین را دارند
و مرا مخاطب ساخته گفت بیانا عروس منکوحه بره را بنویشان دم (۱۰) انگاه مراد در روح بگوهر بزرگ بلند برد و شهر مقدس را و شلم بلین
نمود که از آسمان از جانب خدا نازل میشود (۱۱) و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانها چون چشم بلورین (۱۲) و دیواری بزرگ بلند
دارد و دوازده دروازه دارد و بر سردر دوازده هاد و از ده فرشته و اسبها بر ایشان مرقومست که نام های دوازده سبط بنی اسرائیل باشد
(۱۳) از شرق سردر دوازده و از شمال سردر دوازده و از جنوب سردر دوازده و از مغرب سردر دوازده (۱۴) و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها
دوازده اسم دوازده رسول بره است (۱۵) و آنکه که نام تکلم میکردنی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را بر پاید (۱۶) و شهر
مربعست که طول و عرضش مساویست و شهر را بان نه پیوده دوازده هزار پرتاب بافت و طول و عرض و بلندیش برابر است (۱۷) و
دیوارش ناصد و چهل و چهار ذراع پیوده موافق ذراع انسان یعنی فرشته (۱۸) و بنای دیوار آن از پشم بود و شهر از زرد خالص چون
مصفی بود (۱۹) و بنیاد دیوار شهر هر نوع جواهر گرانها مرتین بود که بنیاد اول پشم و دوم بافون کبود و سیم عقیق سفید و چهارم
(۲۰) و پنجم جوع عقیق و ششم عقیق هفتم زبرجد و هشتم زرد سلفی و نهم طوپا زردم عقیق اخضر و دوازدهم آسمان نجونی و دوازدهم بافون
بود (۲۱) و دوازده دروازه دوازده مرفار بد بود هر دروازه از یک مرفار بد و شارع عام شهر از زرد خالص چون شبشته شفاف (۲۲)
و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس است (۲۳) و شهر را خباج ندارد که آفتاب با ماه از آرزو شنائی دهند زیرا
که جلال خدا از آرزو بسیار زد و چراغش بره است (۲۴) و امتهاد در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان جلال و اکرام خود را بان
خواهند در آورد (۲۵) و در دوازده هایش در دوازده نغمه خواهد بود زیرا که شب را انجا نخواهد بود (۲۶) و جلال و عزت امتهای بان داخل
خواهند ساخت (۲۷) و چیزی ناپاک یا کسب که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود هرگز داخل آن نخواهد شد مگر آنانیکه در دفر چپات بره
مکتوبند **شاهد کلام** در باب (۲۲) از مکاشفات مسطوره باین نحو میور کشته (۱) و هری از اجبات بمن نشان داد که در
بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری میشود (۲) و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار هر دو رخت جانزاکه دوازده میوه میبارد یعنی هر
ماه میوه خود را میدهد و بر کهای اندر رخت برای شفای امتهایم باشد (۳) و دیگر هیچ لغت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود
و بندگانش او را عبادت خواهند نمود (۴) و چهار فرور خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود (۵) و دیگر شنب نخواهد بود
بجراغ و نور آفتاب ندارد زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی میبخشد و تا ابدا لا باسلطنه خواهند کرد (۶) و مرا گفت این کلام امین و راست
و خداوند خدا ارواح انبیا و فرشته خود را فرستاد تا بر بندگان خود آنچه را که زود میباید واقع شود نشان دهد (۷) و اینک بر تو گفتم خوش
بخال کسب که کلام نبوت بن کتابرا نگاه دارد آنهائی و در صفر (۲۷۷) از کتاب ملوانی و سخن بانی و در شمسائی المطبوع است و در ملک غم
شهر لیسک در مطبع و نیم در کولین در وصف هشتاد و پنج سخن بود که در آن شهر و در شلم جدید که همان از زرد خالص میباشد و حتما
آن از سنگهای پر قیمت است و در دوازده هائی از آن مر جانیها و هریا نیکه از کرم خدا و بره بیرون میاید و در و طریقی از هر دو رخهای میان کشته

فَسْبِيْنُ رِبِّ اَهْلِ السَّلَاةِ

بر لذت جسمانی و مجازی میباشد و بر چنانچه این نسبت را علمای پر و تستنت از راه خطا و غلط و با تعقیب حوام با اهل اسلام میدهند
بلکه معتقد مسلمین بنص قرآن مجید و احادیث صحیح است که لذت جنت بر دو نوع لذت است جسمانی و روحانی و ثانی کمال و افضل
باشد و هر دو نوع با اتم و جبر برای مؤمنین حاصل و ایشان خوشبختی و جلال خود و اصل خواهند شد **قال الله تبارک و تعالی** **سورة التوبه**
وعدا لله المؤمنین و المؤمنات بجنات تجری من تحتها الانهار خالیدین فیها و مساکن طیبه فی جنات عدن و رضوان من الله
الکبر ذلک هو الفوز العظیم و معنی این کلمات بفارسی چنین میباشد **وعدا داد خدا مردان و زنان مؤمنه طیبه جنات که هر چه در آن است**
انها نهرها و دعا لوی که با وید و غلغله و ذراتها و بگرد و داد مسکنهای پاکیزه و خوش که از آن لذتها بایند و در آنجا خوشحال و خوش
دلی گذرانند در جنات عدن و خوش شود از جانب خدا مؤمنان را بزرگتر از جنات عدن و انواع نعمتهای آنست چرا که مبدء جمیع سعادت
و منشا جمیع کرامات رضای حضرت عزت است و مؤذبه بیل قرب وصال بیارگاه ذوالجلال و محققان راه و غار فان آگاه زاد رگاه و
بیکاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نه اینست که بفرماید و رضوان من الله اکبر این رضوان با جمیع نعم بهشت فلاح اهل صلاح است که
بزرگست و جمیع دنیا و مافیها در جنب از درهای حقاقت میباشد و از امام العارفین حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام
الله الملك المبین منقولست که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب فرماید که یا اهل الجنة ایشان گویند بئسک دنیا
و سعادتک و الخیر فیدک پس فرماید که خوشنود شود بدو گویند چرا خوشنود بباشیم که بما عطا فرمود آنچه بر ما که هیچکس از مخلوقات خود عطا
نکردی حق تعالی فرماید من بدم بشما بهر وفا صلواتی بر شما که از این که بستان چه تواند بود که از این قاضی تر باشد خطاب رسد که رضای و خوشنودی
منست از شما گویند بلی یا رب رضای و خوشنود که نواز همه الا تراست پس از مضمون هدایت غنون این مینار که وحدت شریعت ثابت و محقق است
که جنت بر دو نوع لذت میباشد روحانی و جسمانی بلا ریب این فوز عظیم است زیرا که انسان مرکب از دو جوهر است لطیف علوی روحانی
و کثیف سفلی جسمانی سعادت و شقاوت انسانان منظم باین دو جوهر میباشد پس زمانیکه خیرات جسمانی از برای جسم حاصل و سعادت و شقاوت
هم با و منظم کرد پس هر کلام از روح و جسم سعادت کلام این خود واصل گردیده است بدون شبهه این فوز عظیم است بعبارة اخوی سعادت
ارواح بمعرفه خلا و محبت و ست جلت عظمة و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمیع ایند سعادت در این زندگانی دنیا امکان
ندارد و برای جمیع افراد بشر نیز بر آید اما مستغرق بودن او در تجلی عالم قدس ممکن نیست و از آنکه ملغف شود بسوی چیزی از لذات دنیا
و یا استغراق او در استیغای این لذات جسمانی امکان ندارد از برای او که ملغف شود بسوی لذات روحانی چه اگر او را سعادت بشری در این عالم
ضعیفند مگر انبیاء و ائمه و در وقتی که مفارقت گردند از دنیا بمرکب و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت گردند قوتی ایشان را بهم رسد
که جمیع میان این دو امر میتوانند کرد و حافظی شبهه نمیکند در اینک این حالت علی درجه کالات و افضلی مرتبه سعادت است ذلک هو الفوز
العظیم و اگر علمای پر و تستنت گویند اجتماع این دو لذت در جنت در عقول ما فیهست و جواب گوئیم اضطرار است بدانست که الله این امر
از برای شما حاصل نخواهد شد چرا که منکر گناهای خود گردیده ابد از گناهای شما معلوم و مشخص کرد بد که بهشت در نزد شما جسمانی و حیوانی
و در باب اول از همین کتاب خواهد دانست که انجیل در نزد مسلمین اعزیم الله عبارات از آن کتابست که جناب عیسی علیه السلام نازل شد و در آن کتاب
در قولی از اقوال مسیحی چیزی یافت شود که بحسب ظاهر مخالف حکم قرآن باشد با قطع نظر از اینکه مروی بر و یا یا تا حد است مخالفت متخوال
قرآن نخواهد بود چنانچه در باب ششم در جواب از شبهه ثانیه مدال و مفضل خواهد دانست و آن قول مخالف را بر فرض قبول اول و بر منبایم
چرا که هر چه در کتب عهد عشق و عهد بد است از نصوص و احکام اگر با قرآن مجید و احادیث صحیح موافقت دارد در نزد مسلمین مقبولست چنان
و اگر مخالف است مرد و داند بدون شبهه و بودن اهل جنت مثل ملائکه در دوزخ قیسمین باز منافی اکل و شرب نیست بحکم کتب مقدسه ایشان
البانی سنی که آن سه ملک که از برای ابرهیم خلیل علیه السلام ظاهر شد جناب خلیل کوساله نژاد خود بر آن شده و گره و شیر را حاضر کرد
و ملائکه خوردند چنانچه در باب (۱۱) از سفر تکوین مرقوم گردیده است و اینکه اند و ملکی که با و ط علیه السلام آمدند و لیه از برای ایشان درشت
کرد و نواز فطری از برای ایشان چش و ضیافتی بر پا نمود و ایشان خوردند چنانچه در باب (۱۹) از سفر تکوین مرقوم گردیده پس اگر مشاهده

در بیان اقسام و اشیاء

روز قیامت مثل ملک با شیم حکم کتابهای مقدسه شما منافات با اکل و شرب و سایر لذات جسمانی ندارد و البتة در دنیا نیز اگر خدا در اطراف آن بفرماید خلق کرده است که در هر سالی دوازده مپوه میآورند باید خورد و خدا آن مپوه ها را از برای اکل خلق کرده است و الا خدا فعل لغوی میکند و آن نیز چنانکه از دیر این درختها جاری میشود و منشا آن نیز نفس خداست با پادشامید بنقص کتابهای شما این جانانی بنا بر قول شما ساقی آن بره خداست و بنا بر قول ما شایر خداست و الا اختلاف دیگر نداریم و مضامین کتابهای مقدسه شما موافق است با قرآن مجید و احادیث مادر با بیعت و جناب عیسی هم در آخر عمرش ذامه زد که در جنت اکل و شرب عیبها شد هر این اقوال منقول کردید دیگر اعاده لازم نیست و الهی کل العجا از علمای سحرة که مفرج و معاد جسمانی میباشد مع هذا لذت الام جسمانی را مستبعد میدانند بلی اگر منکر حشو و فشر بودند مطلقا مثل مشرکین عرب و مانند ملاحده و حکمای خودشان از اهل اروپا و ایشتر جیمائز متکرر و مغرر به حشر و وحانی بودند فقط مانند اتباع ارسطو از برای استبعاد ایشان بحسب ظاهر روحی بود و در نزد ایشان خدا را از اکل و شرب و سایر لذات جسمانی مستغفک نکردید با اعتبار اناسوت و چون جناب عیسی مانند جناب محیی علمه الفلمه زاهد و مراض نبود در اجتناب از الممه لذت و شرب جرم خدا متکررین او را سرزنش مینمودند و مذمتش میکردند و میگفتند در پست آگول و با دهن پرست چنانچه در باب اول از انجیل مرقومست و در نزد ما این طعن و سرزنش مردود است و امثال این آیات مجعولست و ساحات عصمت مسیح بر از شرب خورد اکل کثیر است لیکن گوئیم خدای دویم شما وقتیکه محتم شد خورد و آشامید بنا بر اعتقاد خود شما این چطور میشود که اهل جنت با وجود اکل و شرب نداشتند با شما کوشیم که جناب عیسی علیه السلام با اعتبار جسمیت انسان بود پس پس چنانچه اطهر نقیسه و شرب خمر مانع نبود او را از ادراک لذات روحانی است مع کون فی دار الدنيا بلکه احکام روحانیت در حضرتنا و غالب قاهر بودند فکذالك لذات جسمانی مانع نمیشود بود از ادراک لذات روحانی است در حق اهل جنت با بودن ایشان در نشأه الاخری الحمد لله علی ظهور الحق و نصره الاسلام و الصلوة و العلم علی خیر الانام و اله الکرام محقق و مسنون نماید که این مسئله از اعظم مسائل خلافت است فیما بین المسلمین و المسیحین اینست که قیاس این مسئله را مکرر مینمایند در رسایل خود که بر رد اسلام نوشته اند پس ما اگر جواب ماکرر بنویسیم از برای ما عیبی و غاری نخواهد بود چرا که در هر موضع با بد جواب موافق مذاق داده شود پس معلوم و محقق کردید که اعتراض قیاس مسیحیت و پیوستن به پیغمبر دروا آخر صفحہ (۱۷۲) و (۱۷۳) گوید پس چنانکه کیفیت بحث و جلال اخروی بیان کشته انجیل دلائل بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند همچنین بیان ساختن قرآن برای از خدا بودن آن دلیل است واضح و مبرهن و این مرحله را که کیفیت است و قرآن یکبار در قرآن و احادیث اظهاری و بیان کشته نقص و عیب کلی داشته با احوال عالیه با فی مناسبتی و بیعت حقانی روح انسان موافقتی ندارد بعضی از علمای اهل اسلام نیز در یافت نموده در صد خان برآمده اند که انرا بمعنی و مضمون روحانی توجیه و تفسیر کنند لیکن اینکه بیست اعتقاد است چنانکه روحانی نیست بلکه از احادیثی که در تفسیر از آمدن خبر دار است واضح و بینه خواهد بود چنانچه همان فطره از مضمون آیات قرآن و از مواقع مذکوره کتب نبوده نیز با التمام اشکار و بینه میگردد اینتی با الفاظه الجلی است این عبارات هم مثل عبارات سابقه است که چشم را از رویه علمای پوشیده و فلم زار خصم داده و هر چه خواسته نوشته است میخوانیم بدانیم اول انجیل شما کذا است و کذا شما انجیل خدا در دست دارد اگر میخوانید بر مسلمین تبلیغ کنید مسلمین حافظ دارند نمیکند و که شما ایشان را کول بریند کلام خدای در دست شماست و این تواریخ مفقود استند اسمعی بکلام خدا نمودن یعنی چیرا لله العلی القاهر الغالب من عوض شما نجالت میگم که اسم این تواریخ را کلام خدا بکنار بیدار کرده ام و از اغلاط و محذورات و اختلافات فاشند که هم دیگر را نکند پس بنمایند و هر کس میفتابد که بیان نسبت صحیح را که در باب اول از انجیل مرقوم است با بیان لوقا که در باب سیم از انجیل اوست بر شش اختلاف مطمع و مشخص خواهد شد اول اینکه از انجیل مرقوم میشود که یوسف تجاری بود هر مصنوعی مرمی پسر یوسف است و از انجیل لوقا پسر هالی است و در این که از انجیل مرقوم مفهوم میشود که عیسی از اولاد سلیمان بن داود علمه السلام است و از انجیل لوقا از اولاد ناثان بن داود است پس این که از انجیل مرقوم میگردد که جمیع ابناء مسیح از اولاد جلای ابل سلاطین مشهور بوده اند و از انجیل لوقا مشخص میشود که سلاطین مشهور نبوده اند غیر از داود و ناثان

تخریج کتب عهد و کتاب

چهارم آنکه از انجیل مضموم میگردد که شلتا بل بن پونچنا بوده است و از لوقا معلوم میشود که شلتا بل بن نیریت پنجم آنکه از انجیل مضموم میشود که اسم زوریا بل یهودی بوده است و از انجیل لوقا معلوم میگردد که اسم این زوریا بل یهودی بوده است و پنجم آنکه اسم او زوریا بل در باب ششم از کتاب اول اخبار انجیل مکتوب در میان ایشان نریهود است و نریهودا پس حق آنست که متی و لوقا هر دو غلط نوشته اند و تفهید اند **ششم** آنکه از داود نام مسیح علیهم السلام بیست و شش طبع است بنا بر بیان متی و بکلیه است بنا بر تخریج لوقا و چون زمان قیامین مسیح و داود علیهم السلام هزار سال است پس بنا بر بیان متی مقابل هر طبع جهل سال خواهد بود و بنا بر بیان لوقا مقابل هر طبع بیست و پنج سال خواهد بود پس کسانی که در چند سطر این قدر اختلاف داشته باشند و همدگر را کذب نمایند تخریجات ایشان از کلام خدا کفین و خودشان از ارباب وحی الهام دانستن خلاف و باطل بلکه منتهای بی شریست و این نمونه بود از اختلافات ایشان در باب اول و دوم از همین کتاب مفضلاً و مدلاً اختلافات و اغلاط ایشان خواهد مذکور شد که ایدانگند ندارد که این کتب عهد عتیق و جدید کلام الهی باشند و در باب ششم از همین کتاب معلوم و مشخص میشود که قرآن **هفتم** کلام الهی است الحاصل چون اختلافات قیامین با این باذن ناممل ظاهر در دوش است لهذا از زمان اشهار ایند و انجیل الیومنا هذا علمای مسیح در وضع این اختلاف مبهوت و متحیرند و بوجوهات ضعیفه رکبه توجیه مینمایند و لذک جمعی از محققین ایشان بوقوع اختلاف افراد و اعتراف دارند مانند ایکارن و کبیر و هیس و دیوت و ریز و فریش و غیرهم با اینکه این دو باب مختلفند با اختلاف معنوی و هذا حق و همین الاثنا زیرا که چنانچه از انجیلین اغلاط و اختلافات در مواضع دیگر صادد و واقع گردیده است کذلک در این موضع بل اگر کلام ایشان خالی از اختلاف و اغلاط بود تاویل مناسبی لازم بود و انکان بعد از ادم کلام مفسر در ذیل شرح باب ششم از انجیل لوقا و وجهان نقل کرده و بنا بر ضابطه است و از شدت همت و تخریج عنده غیر مسموعی نقل کرده است از سینه هاریری در صفحه (۸۱) از عجل پنجم از تفسیر خود نقل و بیان نموده است که او را آن نسبت در میان یهودی محفوظ بجا محفوظ بوده است و هر صاحب علمی میداند که متی و لوقا در بیان نسبت با اختلاف که پنجم است بدان محققین از قدما و متأخرین و چنانچه در موضع دیگر مفهوم گردیده که اعتراض در حق مؤلف شده پس از آن اعتراض چنانچه از رسیده است و همچنین در اینجا زمانیکه عبارت صاف شد حایت قوی خواهد بود از او و لیکن زمان چنینش خواهد کرد آنتهی معنی برود زمان که عبارت صاف شد و این جای خواهد شد از ارباب انجیل پس این مفسران افراد و اعتراف نموده است بوقوع اختلاف بقیمیکه **هفتم** و متأخرین در توجیه این متحیر و مبهوتند و قول و اوراق نسبت در میان یهودی محفوظ بجا محفوظ بود و در است چرا که این اوراق نسبت باج حوادث منتشر و از همدگر پراکنده شد لذک عز را با دو پیغمبر دیگر در میان بعضی نسبت بخاطر واقع گردیده اند چنانچه در باب اول در بیان حال توریخ خواهد آمد و همچنین در باب دوم زمانیکه حال در عهد عز را بطور باشد پس در عهد را کله یعنی حوارین چطور خواهد بود زمانیکه اوراق کهنه و رؤسا محفوظ نمایند بچرا اعتبار میشود گفت که او را آن نسبت بوسف بخار ضعیف مکن محفوظ مانده است و زمانیکه سه نفر پیغمبر مغیر مانند عز را و ذکرنا و حتی در بیان نسبت بخلط و خطا واقع شوند و نتوانند غلط را از صحیح تمیز دهند بنا بر قول خود اهل کتاب از یهود و نصاری پیرطن بود در باب ششم انجیل مضموم خواهد بود و حال آنکه اسم او نامر و معلوم نشده است فضلاء عن و افاضت احواله و عن کونه ذالهام معلوم شخص مجهول دانمشود توشین و تعدیل نمود تخریجات و نتیجه شخص مجهول را کلام الهی و الهامی دانستن نمیشود مگر از قوت عقل و همچنین است حال لوقا که **هفتم** از اراکله نیست و ابدا خدمت جناب مسیح نرسیده است بلکه از شاگردهای پولس میباشد خود یولس را اهل اسلام مصل التصاری و غیره برین مسیح میدانند و در این کتاب این است که در طبع اول ظاهر شدند و بطایف انجیل درین بحر از میان بردند و قتی که حال استاد در نزد مسلمان این باشد حال شاگرد چه خواهد بود خود حضرت مسیح فرمودند که شاگرد افضل از استاد نمیشود و رعایت مافی الهایب که لوقا هم مثل پولس باشد و خود مسیحین نمیتوانند الهامی بودن لوقا را اثبات نمایند پس طن غالب است که دو روز مختلف در بیان نسبت بوسف بخار بدست متی و لوقا افتاد و تمیز از برای ایشان حاصل نشد و هر کدام بحسب کل خود یکی از دو قیاس را اختیار کرده و در انجیل خود تخریر نمودند و بجاء مفسر که گفت لیکن بر روز زمان اختلاف وضع شده آنجی رجا بلا فائده است چرا که هزار و هشتصد و نود و چهار سال از ولادت مسیح گذشته است

در رفع شبهات و اثبات اخلاقیات

و هنوز عبادت صافی نشده است از اغلاط و اخلاقیات باقیند لازم بود که در فروع اربعه اخیره عبادت صافی شوند چنانکه علوم عقلیه و نقلیه و طریقه و اشاعه کرده و تحقیق هر چیزی که تحقیق ملت ایضا توجه نموده اند و اصلاح ملت هم کرده اند و کم بر بطلان مذهب عمومی نموده اند و اول و هله و یاب که مقتضای ملت بوده از جمله از اذل و از اهل غدر و جله اش دانسته اند بعد از اخلاق در اصلاح کرده اند و مشرفین بفرق مختلفه کرده اند پس بومما قوم ما در اصلاح نرفته نموده اند تا اینکه محققین غیر خصوصاً از ایشان بجهت زیادتی تحقیق بد و جبر اعلی از اصلاح رسیده اند و متصل تحقیقاتشان با لادف شتی اینک ملت مسیحیه را مثل حکایات باطله و خیالات و افسانه دانستند و کتابها بر زبان ملت تصنیف نمودند و اسیر آه میثما پند بکنایه که این اناجیل با کلام خدا بلند و ضلالت جهت این مرتدین از دین مسیح زیاد تر از جهت پرستش آنها بسا شد و در غیر ذل جهت ایشان زیاد تر میشود عجب است از علمای پرستش مؤمنین جواب ایشان نمیشوند و بر اهل اسلام اعتراض می نمایند شمن قلعه را گرفته است در خیال تنظیمات شعور و حد و میباشند انجیل توجه مشهور در اصلاح اخلاقیات مسطوره در میان ملت مسیحیه فعلاً اینک جابراست که متقی نسبت سفنجار را تحریر نموده باشد و لو تا نسبت هم زانو و سفت ناماد هالی باشد و هالی پس نداشتند از پنجه ناماد زاهالی منسوب نموده اند و داخل سلسله نسب کرده است مستویان و ازان کو بدین توجه در غایت نفع و مردود است بوجه شتی و **جد اول** اینک بنا بر این تقدیر مسیح از اولاد نانا نانو ^{هد} بودند از اولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عینی از جانب ماد است نه از جانب پدر مصنوعی و نسب مسیح سفنجار در حق مسیح اعتبار ندارد و فعلیها عینی مسیح موعود نخواهد بود چرا که مسیح موعود لا بد باید از اولاد سلیمان باشد نه از اولاد نانا نانو و لذلک کالون مبتدیان فریفته و تسنن در دین توجه گفته است هر کس سلیمان را از نسب مسیح اخراج نماید مسیح را از مسیحیت اخراج کرده است و **جد دوم** اینک این قول صحیح نخواهد بود مگر و قبحه از تواریخ معتبره ثابت و محقق کردیم که هر پدیده هالی و از اولاد نانا نانوست و مجرد احتمال در این باب کافی نیست خصوصاً در صورتیکه این قول در نزد محققین مثل ادکلارک منشر و غیره مردود باشد و همچنین در نزد مقتضای ایشان کالون و اینکه دختر هالی و از اولاد نانا نانوست بدلیل ضعفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محقق است چرا که یعقوب و انجیل خود تصریح کرد بر اینکه پدر مریم هوایم و مادرش خنثاست و همچنین صاحب نور الانوار در سفره اول از جلوه سادس از نسخه مطبوعه شماره ۱۰ عبارت و اینست و مریم مادر عیسی دختر هوایم بود که نسب رسانید زوریا بل و از احفاد داود پادشاه و از فرقه هویدا و مادر مریم خنثا نام دانسته است بی بالقظه و انجیل یعقوب اگر چه الهامی و از تصنیفات یعقوب خواری نیست در نزد اهل تثلیث که معاصر ما هستند لیکن بی شبهه از اناجیل قدیمه و مؤلفان و از قدماست که در فروع اول از فروع مسیحیه بود فعلیهما با انضمام قول صاحب نور الانوار رتبه و از رتبه تواریخ معتبره کمتر نخواهد بود و مجرد احتمال و مقایسه انجیل مذکور و قول صاحب نور الانوار لسطور نخواهد کرد و آکیتان گفته است تصریح شده است در بعضی کتب که در عهد من هستند اینک مریم علیها السلام از قوم لاویست و این شافی است با بودن مریم از اولاد نانا نانو و زمانیکه ملاحظه شود آنچه واقع شده است در باب مسیح و ششم از سفر اعدا اینک هر مرد اسرائیل باید تزویج با زنی نماید که از سبط و قبیله او باشد و کذلک هر زنی باید بمریدیکه از سبط و قبیله او باشد تزویج نماید از برای اینکه میراث در قیاسل ثابت نماید و اسباط بنی اسرائیل با همدگر مختلط نشوند و آنچه بیکه واقع گردیده است در باب اول از انجیل لوقا که در نسخه ذکر کتاب از بنات هرورن بود و مریم علیها السلام هم از قاریب خودشان و نانا نانو ذکرها بود پس واضح و لایح کرده بیکه حق است که در بعضی کتب واقع شده است چرا که مریم علیها السلام از خوشتان و نانا نانو جناب کرنا علیها السلام است و زوج جناب کرنا از بنات هرورنست قطعا پس مریم هم از بنات هرورن خواهد بود و اذاکان کذلک شوهر مصنوعی حضرت مریم هم از اولاد هرورن خواهد بود که توفیه فعلیهما بیان شد و لوقا هر دو غلط و از مجموع کلام و مفسرین اهل سنت خواهد بود تا ثابت نمایند که عیسی علیها السلام از احفاد داود است که بهر دو طعن و سرزنش ننمایند که عیسی علیها السلام مسیح موعود نیست و چون اناجیل که فعلاً مشهورند تا آخر قرن ثانی شهرت نداشتند لهذا احدی مریم مطیع نشد بر تحریر و کذب بگری پس در اخلاقیات واقع شدند و **جد سوم** اینک اگر مریم پدیده هالی بود این امر از برای قدها محقق نمیند و میکشند که مریم دختر هالی است

انا جبرائیل بن حقیق قرآن مجید

و تخریب آن متنی در لوقا و این وجهات در کتب که بوجه غیر منتهی در نشان مورد شاعت و مردود است در نزد متأخرین و حقیق
 چهارم آنکه عبارات و الفاظ متنی در آیه (ع) از باب اول بیان نموند یعقوب اکتیستون بوسف و در کلاز انچه قدیم یعقوب اولی
 یوسف کوزه در هر دو متنوه ایشلیدیشوع و میت فرشیخ و الفاظ لوقا بیان نموند یوسف توهالی و در کلاز انچه قدیم یوسف
 برهلی و معنی عبارات متنی موافق با رقیب مطبوعه است اینست و یعقوب بوسف شوهر مریم را آورد که عیسی متنی عیسی از او متولد
 شد و در قاریه مطبوعه است و یعقوب بود پدر بوسف شوهر مریم که عیسی متنی عیسی از او متولد شد و معنی الفاظ لوقا (س) و خود
 وقتی که شروع کرد فریبی ساله بود و حسب کار خلق پسر بوسف بن هالی بر صریح عبارات این آیه که معنی لوقا هر دو نسب بوسف است و اینست
 نه آنکه معنی بوسف و لوقا نسب مریم را چنانچه متأخرین از راه اضطرار گفته اند و **چهارم** آنکه هرگاه فرض شود که مریم بنت هالی است
 باز هر لوقا عیسی نخواهد بود مگر پس از آنکه ثابت و محقق کرد که در واقع بود عیسی متولد از بنیامین ایشان این بوده است که نام او وقتی که
 زوجه او برادر نداشت باشد داخل در سلسله نسب میشود و اسم او را در موضع پسر پدر زن تخریب نموده اند لیکن تاکنون این امر بوجه متعجب
 ثابت نشده است و هوسان بعضی علمای پرستش و استنباطات ضعیفه ایشان که قابل رد است بر ما حجت نیست و ما انشا شخصی را
 باخر مطلقا اتکان ندانیم بلکه جاز است نزد ما اینها نیز که ان شخص از ازا و بن نسبت به اسبیه این شخص باشد مثل اسناد و مرشد مشهور
 بجهت منزلت نبوت بود بنیته منسوب میشود این شخص با او میگویند که این برادر و یا خواهر زاده و یا داماد فلان امر و یا سلطان است یا شاکر
 فلان قاضی و یا مرید فلان شیخ است لیکن بسبب این انساب داخل در سلسله منسوب است و نسبت این انساب با مرید و داخل در سلسله
 نسب که او پسر پدر زن خود است و اینک این رفیع بود امر دیگر پس ما انکار مینمائیم که در واقع بود عیسی بوده **فصل پنجم** در
 زمان لوقا معبر و مشهور نبود و اول و هله با او مخالفت نمیشود و مخالفی که از بن و اخوین از طلم و مفسرین در نوچین تخریب
 و بیعت است بلکه چند کلام را در کلام خود زاده مینموند از برای توضیح پس ثابت و محقق کرد که اینک کلام خدا نیست پس قول
 بهشت بیان ساختن انجیل دلالت بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند بیان ساختن باطل است و اما قول و بهشت بیان ساختن قرآن از برای
 خدا بودن آن دلیلی است واضح اینهم خلاف باطل است چنانچه در باب ششم از همین کتاب ثابت و مدلل نمودیم که قرآن کلام الهی است
 بیضا و نیز کونیم بهشت بیان کشته انجیل یا بهشت بیان ساختن قرآن چندان تفاوت ندارند بلکه موافقت کلی دارند چنانچه در جواب از
 شبهه سابقه معلوم و مشخص نمودیم دیگر آماده در اینجا لازم نیست دیگر اینچنینی اضافی است که میگویند جلال اخروی بیان کشته انجیل
 دلالت بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند همچنین بهشت بیان ساختن قرآن برای خدا بودن آن دلیلیست واضح و اگر کسی بگوید
 پس این واضع هم که از برای اخوت در کتابهای شمس دلیل بر آنست که کتابهای شما که در خلاف و از جانب خدا نیست چه جواب خواهی داد
 که مسلمین نمیتوانند بد خدا را و بل میگویند هر ذرات او بل کن و اگر تسلیم مینمائی هر از اسلام نماد بگر که فرما جراتی جز او خالی آنکه کتابهای شما
 قابل تاویل نیست چرا که میگویند شهر مربع است که طول و عرضش مساویست و بلندی حصارش یکصد و چهل و چهار ذراع است و
 بنای دیوار آن از ششم و خود شهر از نذخا اص چون ششصد مصفا و بنای دیوارها پش هر نوع جواهر که اینها مرتب بنیاد اول ششم و دوم با فون
 کبود و ششم عقوب سفید و چهارم زمره و پنجم جریع عقوبی و ششم عقوبی و هفتم زبرجد و هشتم زمره سلیمی و نهم طولی و دهم
 عقوبی اخضر و یازدهم آسمان جونی و دوازدهم هر با فون و دوازدهم دروازه از دوازدهم دروازه از دوازدهم دروازه از یک دروازه و شایع
 عام شهر از دوازدهم چون ششصد شفاف و هزار چنان صاف مانند بلور از وسط این شهر جاری و کنار هر درخت چنانکه دروازه بود
 بناورد یعقوب هر ماهی مویه چنانچه در باب بیست و یکم و بیست و دوم از مکاشفات بوخاست و این امور و بیضا قابل تاویل نمیشد بلکه
 صریحند در تجسم اوضاع آن عالم و اما آنکه گفت بعضی از علمای اهل اسلام نیز در یافت نموده اند که مبدلیم مقصودت پس علمای چیره
 هستند که خواستند منکر ما در جمانی شوند علمای هر فرقه میخواهند باشند منکر ما در جمانی در نزد ما کافراست و اما آنکه گفت
 لیکن آنکه بهشت اعتقاد بر عهد بر روحانی نیست صرفت چرا که ما بیشتر اهل روحانی و هم جمانی مبدلیم بنا بر نص صریح قرآن

تَهْدِیَاتُ مَغْرِبِیْنَ

چنانچه از هیئت ساینده گذشت و این عبارات نیز عبارات قیسی است که از طرف الحیات در ضد و نقیض آن بودیم چرا که این مطلبی
 با اهل اسلام است همین قدرها بود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین حال چند قول دیگر از سایر مصنفات
 نقل میشود که سی قول تمام شده باشد مانند میزان الحقیقه و حل الاشکال پس گوئیم قول اول در صفحه (۲۰۱) از فصل بیستم از باب بیستم از میزان الحقیقه
 از نسخه مطبوعه مشهور کوهپایه و عجمی نیز نقل از آقای توشیحی خود ابو طالب و بعد از آن تنها خودش چند دفعه در مجازات و بیانات مذکور
 یعنی شام رفته بود آنجهی با الفاظ این نیز غلط است زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه بنام تشریح بر زبان او آید اگر خود هشت یا نه ساله
 بود بنا بر واقع پس از آن تا با نهمه غلام حضرت محمد پسر رضوان الله علیها بنا بر قول جمهور علماء در سفر تالیف بیست و پنج ساله بودند
 آن جناب بیستام قبل از نبوت زیاده از دو مرتبه ثابت نشده است پس بیک دفعه رفتن آنجناب را صلی الله علیه و آله و سلم منفرداً قیسی
 نیل چند دفعه نموده است علمای مسجده در تکریم بطولاً دارند ذات واحد حقیقی خدا را سه مینمایند پس اگر بگویند تشریح فریاد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را چند دفعه بجانب او ندانند ایشان استبعادی ندارد قول دوم در صفحه (۲۰۷) و (۲۰۸)
 از فصل پنجم از باب بیستم از میزان الحقیقه گوید هر کس که از دین محمد بازگشت نماید بجز بقتل رسانند هایت واضح و آشکار است که
 حقیقت و حقیقت بضریت مشهور ثابت نمیکرد و مخالف آنکه ادعیه ایچیز در دنیا بر سر استند که فلان بخدا ایمان بیاورد و از افعال
 بد دست کشد خدا را قلیت دوست دارد بلکه جزو ظلم با ایمان و اطاعت قلب مانع میگردد و بنا بر این جبر و تعدی در دوازدهمین از
 جمله افعال ناقصه است انتهى بالفاظ **جوابی** که در این طعن و ایراد باقی و اشنع و جبرم توری و جناب توشیحی و علی زینبیا
 و آله و علی شکر وارد میشود و در (۲) از باب بیست و دوم از سفر خروج با این نحو مرقوم گردیده است (۲) و کسب که بخدای غیر از خداوند
 و بر ذبح نماید البته هلاک شود و در باب سی و دوم از سفر خروج با این نحو بیان گشته است که حضرت موسی علیه السلام حکم خدا
 بنی و بر امر نمود که کوساله پرستان را بکشند پس سر هزار کس را در همان روز کشتند از مرتبه این را و در باب (۳۵) از سفر خروج در حکم تالیف
 مرقومست (۲) شش روز کار بکنند تا روز هفتمین بجهت شمار روز مقدس یعنی سبت آرام از برای خداوند است هر کس در آن کار بکند
 کشته شود مرد بجز از بنی اسرائیل که رفتند که در روز شنبه همزم پیچید و جناب موسی امر نمود و از حکم خدا سنگسار نمایند پس در استیضاح
 بجهت این عمل قبل سنگسار نمودند چنانچه در باب پانزدهم از سفر اعلا مذکور است و در باب (۱۳) از توریه مشتی مسطور است که اگر
 پیغمبر یا پیسنده خواری شماها را بعد از غیر خدا دعوت نماید البتة ان پیغمبر یا پیسنده خواریها کشته شود اگر چه صاحب معجزات کثیر
 هم باشد و اگر برادرت پسر برادرت و یا پسر و یا دختر تو با زن هم اغوش نو و یا رفیق تو که مثل جان تو است تو را مشرا اغوشی نموده بگوید برو
 نا خدا بان غیر از عبادت نماز و یا بقتل رسان او را دست تو بقتلش دراز شود و بعد دست تمامی قوم را و او را با سنگ سنگسار
 نماید تا بمیرد و اگر اهل شهری و یا دهی مرتد شوند البته ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکش و از او هر چه که در آنست و همه آنها را بشو
 با کلی هلاک ساز و تمامی منهواتش را در میان چهار سو جمع کن و آن شهر و تمامی منهواتش را در راه خدا وند خدایت کلا با نش بسوزان
 تا ابد نماند باشد و یار دیگر بنا نشود و در باب (۱۷) از توریه مشتی مرقومست که اگر بر احدی ثابت شود عبادت غیر خدا خواهد
 باشد و یارن البته کشته شود پس انمرد و یا زنیکه با بعل ناشایسته زاد را در آن درواز هایت مرکب شده است انمرد و یا زن را
 بیرون آرد و سنگسارش نماید تا بمیرد و این تشدیدات در خصوص مرتد یفنا در قرآن مجید پیدا نمیشود بسیار عجیب است از قیسی
 منعصب که هیچ عیبی بنویزید وارد نمیشود با وجود این تشدیدات ولیکن قرآن محبوب میشود اگر حکم کند بقتل مرتد و در باب (۱۸)
 از کتاب اول ملوک مرقومست که با اهلای نجد در فادی فیشون چهار صد و پنجاه نفر بغیر از اسیر برید پس بنا بر قول قیسی نیل لازم میباشد
 که موسی و اهلای علیهم السلام بیک خدا عزوجل عالم نبودند باین امر واضح و آشکار در نزد قیسی پس خود بالله حقا و اغیباء بودند بجهتی
 که بد بجهت برایشان غنی بوده و حال آنکه این امر از اجل بد بجهت است در نزد این زکی لیکن در جواب قیسی گوئیم که مقدم اهل تثلیث
 پولس در پایه (۲۵) از رساله اول خود بفرمانتایان باین نحو مرقوم نموده است (۲۵) زیرا که جهالت خدا از انسان حکم تراست و انانیت خدا

کتاب رفع شبهات و لطائف فقهیه

از مردم توانا نرس بنا بر اعتقاد مقدس اهل ثلثت جهالت خدا نعوذ بالله حکم از رای اسنکه از برای قسب ظاهر و اشکار
کرده پس را بیکه از برای قسب ظاهر شده است در مقابل حکم خدا مردود است بفتا قول ششم در صفحه (۱۰۵) از حل الاشکال
از نسخه مطبوعه مسیحی گوید ما نمیکویم که خدا سه شخص و یا شخص واحد است بلکه کویم سه اقنوم در وحدتند و مابین اقسام ثلثه
و سه شخص بعد از آن و زمین است در جواب کوی ششم که اینها الطر صرفه است چرا که امکان ندارد که وجودی شخص بیاشود
ابداً اشخص از وجود منفک نمیشود زمانیکه فرض شود که اقامه ثلثه موجودند و ممتازند با متناهی حقیقی چنانچه خود قسب در وقت
خود تصریح مینماید پس قول بوجود اقامه ثلثه یعنی همان قول بوجود اشخاص ثلثه است علاوه در سوال و جواب ششم از سوال
جواب دینیه ایشان که در زبان انگلیسی بوده و بسط صاحب بنکی در مانی او را ترجمه بقاری نموده است باین نحو واقع گردیده است
سوال ششم از رای الوهیت چه کسانیند **جواب** از رای الوهیت سرکسند اب و ابن و روح القدس و این سه بیک خدا
و بیک ذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انشائی مابین سه شخص سه کس هیچ تفاوتی نمیشاید بلکه تفاوت ایشان در
که لفظ شخص عربی و لفظ کس فارسی است و در صفحه (۲۴) از کتاب قفیه موسر که مطبوع و مقبول عامه نصاری است باین نحو
مرقوم گردیده است (س) این لیلی بلا اقنوم و رخ آله یعنی سه اقنوم بیک خدا نیستند (ج) هی آله خلی بیکن بن انبوت و لا
یقنوم یعنی سه اقنوم بیک شخص بیک خدا بند و در صفحه (۲۹) و (۳۰) از کتاب نماز بیکه را بچست در کلیسای انگلتره که خود قسب
نبیل در آخر عمر بجهت رضیه خواطر زینش بان کلیسای رجوع کرد بعد از آنکه منذهب بود بر طریقه کلیسای او طریقی و این کتاب
طبع شده است در لسان اردو در لندن در مطبع رجید و اطین مشتمل باین نحو مرقوم گردیده است ای مقدس او و مبارک او و عالی
بنون جوایک هو یعنی بن شخص او بیک خدا هم پرشاش کنه کارون پر زحوم کنه یعنی ای سه مقدس و مبارک و عادل که بمنزله
شخص واحدند یعنی سه اشخاص و اله واحدند مکن بر ما پر اکند کان و کنه کاران پس در این عبارات لفظ اشخاص ثلثه و شخص
واحد صریحاً واقع گردیده است قول چنانچه در صفحه (۱۲۱) از حل الاشکال باین نحو مرقوم گردیده بلی کان گردند بعضی علما
در حق انجیل متفقند شاید که او در لسان عبرانی و باعرا مانی بوده پس از آن ترجمه یونانی شد لیکن غالباً بیکه این انجیل زانین
متی حواری در لسان یونانی نوشته باشد انتهی پس قول قسب کان گردند بعضی علما در همین قول اولیکن غالباً غلطند چنانچه
مفضل او مدللادریاب دوم ازین کتاب خواهد آمد ولیکن در این موضوع لا بدیم از نظر بیه لفظ از الفاظ قسب در این عبارات اول
لفظ کان گردند بعضی علما در لفظ شاید ششم لفظ غالب که این الفاظ ثلثه بالضره دلالت دارند بر اینکه مستند متصل از برای
کتب مقدس یافت نمیشود در نزد اهل کتاب بلکه هر چه در باب سند این کتب بیکویند از باب ظن و تخمین است قول پنجم
در صفحه (۱۲۵) گوید و این حق است که انجیل دوم و ششم یعنی انجیل مرقس و لوقا از حواریین نیستند پس از آن در صفحه (۱۲۷) گوید
مواضع کثیره از کتب قدیمه مسیحیه تماماً بیان شده است و ثابت گردیده است در کتب اسناد با دله کثیره که انجیل موجود الان بعضی
مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و اینها سنکه در زمان اول بوده و غیر ازین انجیل در هیچ زمان نبود انتهی و حال نظر
نامل کنند در اقوال ثلثه این عالم فخر بر وقت قسب عدم النظر که از قول سابق او بالضره معلوم میشود که این انجیل مستند
ندارند و انجیل اولی که موجود است الان فلان نوشته است در زبان فلان و یا فلان و چه شخصی ترجمه کرده است و از قول هم معلوم
میشود که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این امر با دله کثیره ثابت گردیده است در کتب اسناد و بیان شده است
در کتب قدیمه مسیحیه تماماً و در قول دوم از اقوال ثلثه افراسینا بیکه انجیل دوم و ششم را حواریون نوشته اند و مدعی میشود
قول ششم از اقوال ثلثه که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و افراسینا بیکه در قول سابق که بعضی علما کان گردند که انجیل
متی شاید در لسان عبرانی و باعرا مانی بوده و مدعیست در قول اخیر که این مجموعها سنکه در اول بوده و در فصل دوم از باب
اول از همین کتاب عنقریب خواهی دانست که رساله عامه یعقوب و رساله عامه بهودا و رساله پولس عبرانیان و رساله دوم